

همه اجر بود و این پسران را تو هم با داشته از برای سمع در یاد و فکر و تکیه حجاج گفت اگر نه مکتوب بهیر المومنین بودی گردن ترا  
میروم گفتم نمی توانستی پرسید که چون نمی توانستم جواب دادم برای آنکه پیغمبر صلی الله علیه و سلم مراد عامی تعلیم فرموده که آن  
از هیچ سلطان و از هیچ شیطان و از هیچ سبع نمی ترسم گویند حجاج از آنس استعا که در آن دعا را به پیروی مجربین حجاج تعلیم  
کنند آنس را بنمود و در حین وفات به آن بن ابی عباس گفت که یکی از اصحاب او بود آموخت و با او وصیت کرد که آنرا کسی که از  
خدا تعالی نرسد بنامش آورد و رسول را صلی الله علیه و سلم چنان استر بود یکی دلدل و آن استری سفید بود و بعضی گویند  
شهباء بود و در سابق گزشت که آنرا مقوقس ملک اسکندریه هدیه برای آنسر و فرستاده بود و بعد از حضرت علی بران سواری  
میکرد و بعد از علی بحسن رسید و در زبان معاویه پلاک شد و گویند چنان پیر شد که دندانهای تمام بریخت و جگر پای وی آرد کردند  
و با و میدادند بن عباس رضی الله عنه را چون دلدل را آوردند پیغمبر صلی الله علیه و سلم مراد عامی ام سلمه فرستاده  
و تباری وی مقداری ششم و لیف آورد و حضرت از آن ششم برای آن استر رستی بیاف و فسادری ترتیب کرد و بعد از آن  
بنحانه در رفت و کلیم طرف بیرون آورد و چهار تن ساخت و در پشت آن بقعه راست کرد پس بسم الله گفت و سوار شد و مرا  
ردیف خود گردانید و آن اهل بقعه بود که در اسلام سواری یافت و طبرانی در معجم و وسط از طریق انس روایت کرده که گفت  
چون مسلمانان در روز حنین منظم گشتند رسول صلی الله علیه و سلم بفرمان شهبائی خود که آنرا دلدل میگفت سوار بود و  
او خطاب کرد که ای دلدل برین تریک شود دلدل سینه زمین چسباید تا حضرت یک گفت خاک از زمین برگرفت و  
در روزه و شمتان پاشید و گفت حمایه بیرون پس نهیمت بر ایشان افتاد و در آن ای آنکه از عمر خود عباس نهیمت خاک  
طلب حق تعالی دلدل را تا اگر دانی تا کلام او را فهم کرد و خود را زمین چسباند و استر دیگر داشت که آنرا فاضل میگفت و فرود  
بن عمر و جذامی هدیه برای آنحضرت فرستاده بود و آنرا ابو بکر صدیق بگرفت و دیگر یک ملک ایله برسم هدیه فرستاده و آنرا  
ایله میگفتند و دیگر یک کسری فرستاده و دیگر یک از دونه و مندا بچندل آورده بود و دیگر یک سنجاشی فرستاده بود و چنانکه شش  
استر باشد و بعضی از اهل سیر آورده اند که آنحضرت را هفت استر بوده این شش که مذکور شد و یک دیگر که ابن العلاء  
ایله هدیه برای وی فرستاده و غالباً که این ایله یکی است و پیغمبر صلی الله علیه و سلم سه دوازده گوش بود یکی عقیق نام داشت  
و آنرا مقوقس برسم هدیه فرستاده بود و دیگر عقیق میگفتند و گویند فروقه بن عمر و جذامی ارسال نموده بود و بعضی بر آنند که  
عقیق و عقیق نام یک دوازده گوش است و دیگر بر اسعد بن عباد برای وی هدیه آورده بود و آنسر و را شتر است بود  
که آنرا قصوی میگفتند و آنرا ابو بکر صدیق خریده بود و آنکه بعد از آنکه بران شتر بجزرت فرمود و در سفر و حضر بران  
سواری میکرد و چون در سواری و حی بر آنسر و نازل شد می سپید شتر غیر از قصوسه تحمل کل آنسر و نداشت  
و از بعضی از اهل سیر صحیح آنست که غضبا و عهد عاصم را صلی الله علیه و سلم لقب این شتر است و نسبت  
شتر عقیق یعنی شتر و نداشت که در موضع غایب که از نواتی درین است و بجز آنکه در شب و روز که شتر

می آورند و این و غیره آنحضرت بآن روزگار میگردانیدند و در این میان تقاضای محقر و بکثرت البس بود و اسامی حضرت  
 از آنها نیست چنانکه سرانجام پس از مدتی و هجوم و کسیره و در یکی از حربه و گونیدان نجیر اسعد بن عباده بر آن حضرت  
 فرستاده بود و خود دیگر داشت که آنرا برده میگفتند و ضحاک بن سفيان بر آن حضرت فرستاده بود و مقابل دو  
 شیر میزدند آنحضرت هفت میش شیرده داشت و اسامی آنها نیست زنتهم و سقیا و برگه و در سنه و اطلاع  
 و اطراف و حجره و گونید هفت بز شیرده داشت و در اینها ایمن بود و گونید در کوچه ها که در حوالی مدینه است  
 آنرا میخوانید و بهر خانه که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شب بنبوته میفرمود می بردند آنرا ذکر ثواب و اثبات النبوت  
 و سر و کت وی و حکم آن اهل سیر آورده اند که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آن روز که وفات یافت دو بر در جره دو و  
 چهار صحرای و از ارمغانی و یک قمیص سخونی و جبهه مینی و خمیده و قطیفه و کسائی سفید و محقر که پوس رنگ کرده بودند  
 و طاقچه چرخ و از وی مانده بود و آورده اند که آنسرور را طبله بود که شانه و مسواک و مقراض و کحل و آئینه و برادر آنجا منطبق  
 و محتویات بسیار از آنکه وی مدله بود و قدحی نام آن ریاض گیری نیست و دیگری از شیشه که یکی از ملوک ای و می نهیدیه فرستاده  
 بود و دیگری از چوب که آنرا در ستم محل از نظر و از حدید خنجر زده بودند و آن قدح حلقه داشت که از آن حلقه می آویختندش  
 و قدح دیگر از عبدان و نوری از سنگ که آنرا محض بگفتند و کوه صادره نام و قصه غزات نام که چهار کس آنرا بر می داشتند  
 و همچنین زیاده از یک گز و محضه که آنرا عوج میگفتند و عصائی که بر آن تکیه میکرد و میفرمود که اسکا بر عصا از اخلاق  
 انبیاست و بدای که دو تهمی ساختند و شب بر آن تکیه میکرد و ساعی که خراج فطر آن میبرد و از عایشه فرمود است که گفت ما را کسول  
 صلی الله علیه و آله و سلم دنیا را و لادریا و لا شاة و لا بعیر اقل الراوی و اشک علی العبد و لا اله الا الله و قریست که بعضی از تشرکات پیغمبر صلی الله  
 علیه و آله و سلم پیش و بن عبدالمعز بود و آنرا در خانه مغبوط نگاه میداشت هر روز یکبار میرفت و آنها را زیارت میکرد و گاه بود که چون بعضی  
 از اشراف قریش پیش وی آمدند ایشان را با تکان می برد و آنها را ایشان مینمود و میگفت هذا میراث من الرب العالمی و اعلم به و  
 گویند در آنخانه سریری بویالشی از اویم که حشون را از لایف خرا و یک جفت موز و قطیفه و آشپز دستی و کنانه که در آن چند تیر بود و در قطیفه  
 آنحضرت از روح سهرارک می بود و قرزی از رحمت عظیم داشت و شفا نمی یافت از عجز عبد العزیز التماس نمودند که بعضی از آن روح  
 را بشنوند و با سواد و پنی آن را بیک کاس قبول نمود و چنان کردند و پاشا یافت و پوشیده ماند که آنجا از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مانده صد  
 وقت بوده جمیع مسلمانان میراث چکس نشده بدلیل حدیث صحیح مخ موثر الانبیاء الا انهم ماتوا و انهم صدق و حکمت دارند که از  
 انبیاء و علیهم الصلوة و السلام میراث نموده آنست که اقارب آن طائفه تا حیة تنای موت ایشان نکنند بجهت و ذلت مال ایشان  
 و لکن معنی سبب بکال قارب گردد و دیگر آن که مردم از ایشان متغیر نشوند و گمان نبرند که ایشان در دنیا سبب عیسی دارند و  
 جمیع میکنند از برای وراثت خود دیگر آنکه بعضی از مسلمانان در فتنه نه افتند و مال دنیا را جمع نکنند از برای وراثت خود و گمان  
 آنکه میراث انبیاء جمیع از برای وراثت خود بکنند و بعضی از آیات قرآنی که دلالت بر آن میکنند که انبیاء میراث بوده مانند آیت کریمه



جناب امارت تاب را کج ایستاد و شمع محاسن افتخار است و خیره مانند چون دلبسته معنی از کبار آمده سیر است  
که ختم تصنیف خود بر ما کند بواسطه آنکه ختم سیرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم چون ختم کلام الله منطقه اجماع است و حماسه است  
اگر دین کتاب اقتدر با ایشان واقع شود و آنست و اولی خواهد بود که صاحب الصالحین و دست منم به عمل الطاهرین  
صلواته نهی می یرم و چاره مبتدا تم به بجز منج مردان سقیمه احوال به و او اسباب در بزرگ وقت متبرک و سعادت مبارک  
صد نیران صلوات صلوات نوکیات و تحف نجات نایب است بجان پاک در و منه خاک رهنمای اهل عالم خندان  
بنی آدم سلطان جهان آفرینش انگشت نمای عوالم دانش و پیش و در ریاست رحمت و پادشاهی در حکمت محرم حرم  
کیست مقبول قبول و فی قتل حکومت نشین و هو بالافق الا علی راست گوی ماکذب الغوا و ماری الی بهار اشجار طاف  
یعنی ابو القاسم محمد مصطفی برسان و امداد رضوان و اعداء غفران بار و اح اهل البیت نامدار و صحابه کبار و تابعین و سلف  
اخیر و ائمه دین و مجتهد ابرار و اصل دستوار صل گردان و خانه دین و بنیان یقین اهل ایمان را به و ام ریایات عنایات  
ما و شاه اسلام تاظم امور او مهور و ذات بزرگوار او را که ظل رفعت رحمان و منبع فضل و احسان است از جمیع اوقات  
آخر الزمان و کل نواب دوران و در دار النعم الطیف لعل که سلطاننا و وفقه لصلح الاخرة و الدنیا و حب الی الرعیة و  
الیه و بلک لہ فی ہدایات ملکہ و نہایات و اقص لہ اوطار و و حاجات و اجملہ لنعایک من الشاکرین اللہم افرغ نفسه و بلادہ  
وصیین اجماع و انصارہ و ابنادہ و انصرہ علی اعداء الدین و سائر المناہین و احمہ علی ازالة التکرات و اظهار المحاسن  
و انواع الخیرات و زوال اسلام سببہ امور آظاہر او اغراضا باہر او انکی سادات عظام کہ ثمرہ شجرہ و رسالت و نبوت و شجرہ  
ثمرہ ولایت و نبوت اند آفتاب عظمت و جلال ایشان از افق سعادت و اقبال طالع و النور زب و جمال ایشان از اطلال  
سیادت و کمال ساطع و لامع و از علمای دین را بزرگات عالیات و الذین او تو العلم درجات برسان و روی زمین را  
از اقدام فتوی و اقلام فتوی ایشان ملو گردان مشایخ کبار و عرفای حقانی شاکر که تنای نیایع فتوحات الہی و موارد  
و قود جنود و ہذبات نامتناہی المبرکات سجاده ملک مطاف و میامن او کار و او را باطن صاف شان الی یوم القیام  
و بیان است محمد یابند و مستدام و حجاج اسلام کہ روی دل زیارت کعبہ معظمہ کردہ اند و بہر طریق من کل قج عمیق متوج  
اوراک آن دولت شدہ اند حاج مقبول بقام خود با برسان ناز یا نرا کہ جان نازین خود قربان تقویت کیش اسلام کردہ اند  
و سکن وطن ہر چند محبوب ایشان بودہ ترکش نمودہ و ہجرت و طفر آراستہ و اسافران را از خطر نل بہطائما جزاء الدین بجا بردن  
و رسولہ امان دادہ و ہمدست بنی ملاست بخان مان خود باز سان مرادات مقصودات و حکما را با سہل و جودہ و حسن طرق میر  
گردان فرزندان بہرادر کتب الرحمن علم القرآن بہ تشریف تعلیم ربانی بنوازدان بہرادر پروہ عصمت و عفت مستور ساز این  
ویار و نیز جملہ دیار اہل اسلام را از و با و فلا و ہلا و ہم ستون بگاہ و در حفظ و پناہ خود نگاہ و در کار و نشان در و سدر و غیر  
و مستند را بخش عنایت و رعایت خویش بہر حدایا چشمہای را از خوف جلالت گریان است و و لہامی ما از ہم آتش

حضرت پریا است اگر بخت و فراموشی غلطی یزدانی یا فرمائی یا بی شامانی از بی میزان صادر شد میدانی که سببان و  
حصیان صفت اند ما نیست و ما ابروی نفسی و ما اذ که ما که هر چه نقل کنند از بشر و ما که ما نیست که است که گرو از هر چه  
ما بر کشا که جان جمعیت ما گرفتار کن نفس شیطانت

مصلحت دیدہ و دانش مستوایم  
چہ سرچہ یا ہمہ پیچیم تر پیچ  
بتاریکی در آورد کے تو مارا  
بخوبی سمجھتے پردا سختے تو  
ہمہ حکمت بحر محض رضا نیست  
نداری دل کہ در دلداری سے ما  
دست چون نیست کی سوز و زاری  
کنون پردیم سوئے رحمت دست  
اگر چہ جرم عاصی صد جہالت

آهنگی در آن زمان که مسافر جان از منزل تن سفر کند و هر عضوی از اعضا وداع بیکدیگر کند و هر چه را که در آن سفرستان  
وجود دارد بپوشیده و بپوشیده است و اینسان که بلا درم سلطان چنانست که بر سر راه پدید آید و آن

خداوند را ندانم یار من در آن ساعت  
 ز شیطانی غم نگریدار چون جان من رسد  
 در تزع برب چو در گنواره گور او منت بایم  
 شده آن گور چون گنواره تنگ درون آیند  
 دورنگی پر از دُشور ز ما پرسند من  
 ربک و ما دین در آن دم مان بیا موز می  
 تو گفتار

الهی در روز قیامت که محل پشیمانی بودند است همه را به نذر می لاشها خوا و لاشخزنها عنوانه بعد سرچشمه  
برسان و بعنوان اکرام و اعزاز جاس همه را جنت الخلد و دایره القارکن و همه را شایسته بهار و دیدار خود کن مادران





بود مثل عبد الله بن محمد بن ابی السرح چنانچه شرح از تلمذ و رجوع او باسلام و بر قصد اهل از کتاب در آشنای غزو و فتح که مذکور شد  
و خواه بعد از موت آنحضرت بود مانند شعث بن قیس کندی که در زمان خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه مرتد شد  
و اعیان او باشد و او را اسیر کرده بجلوس خلیفه رسول الله آوردند و باز مسلمان شد و صدیق رضی الله عنه اسلام او را قبول نمود و  
خواهر خود را با عقد نسبت پس کسی که ملاقات با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نکرده یا ملاقات نموده و صحن کفر و بدعت را  
مسلمان شده مانند رسول قیس را ملاقات کرده و حال ایمان و لغو و باشد مرتد گشته و بر ارتداد او بویافته باشد مانند  
ابن جنبل و یحیی بن صباب و یحیی بن اسمیر بن خلعت جمعی صحابی نباشد لکن علماء را ترود است و این که مراد ملاقات با آنحضرت  
ملاقاتی است که در زمان ظهور نبوت بود یا اعم و بر تقدیر ثانی مثل زید بن عمرو بن نفیل و در قریب نوفل و یحیی و ابراهیم که  
پیش از ظهور نبوت با آنسرو رسیدند و تصدیق نمودند که وی پیغمبر آخر الزمان خواهد بود و قتل از ظهور نبوت از دنیا رفتند و در  
جمله صحابه داخل شد و جمیع از ائمه که در معرفت صحابه تصانیف دارند ذکر ایشان و کتاب خویش کرده و بعضی دیگر از  
ذکر ایشان ساکت شده و این جماعه را در اعدا و صحابه نه ششم اند و ظاهر آنست که مراد ملاقاتی است که در صحن ظهور نبوت  
باشد زیرا که جمهور مصنفان در معرفت صحابه از اولاد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بزرگوار ابراهیم و عبد الله که تولد ایشان  
در زمان ظهور نبوت بوده تعرض نموده و از ذکر قاسم که در آردان جاهلیت متولد شده اعراض کرده اند و همچنین علماء را ترود  
است درین امر که مراد ملاقاتی است که در حال عقل و تمیز یا اعم جمیع از علماء حدیث بر آنند که ظاهر شوق اول است زیرا که تحقیق  
و در بعضی از اطفال که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را تحنیک نموده و تفریح کرده اند باین که صحابی نیست مانند عبد الله  
بن الحارث بن نوفل که عاقله ابوسعید غلامی و کتاب سمری خویش گفته حنکة البنی صلی الله علیه و آله و سلم و دعاء الاصحبة لعل  
و لا روتة ایضا و حدیثی مثل قطعا و در شان عبد الله بن ابی طلحة انصاری گفته حنکة البنی صلی الله علیه و آله و سلم و دعاء  
ولا تعارث له روتة بل هو تائمت و حدیثی مثل اباجمعه از متاخرین فن حدیث بر آنند که آنکس که در حال طفولیت و عدم تمیز  
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و یافته حدیث او و مرسل است از حدیث رویت لکن بواسطه شرف رویت آن حضرت صلی الله  
علیه و آله و سلم وی در جمله صحابه معدود است و عمل بسیاری از ائمه که در معرفت صحابه تصانیف دارند و الاست برین میکنند زیرا که  
مثل محمد بن ابی بکر صدیق را در اعدا و صحابه ذکر کرده اند و حال آنکه پیش از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بسبب ماه و چند  
روز متولد شده و همچنین علماء را ترود است که هم صحابی محقق است یعنی آدم یا شائل ملائکه و جن نیز هست و آنچه آنست که جن یا  
نیز شامل است زیرا که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بر ایشان هست و هر کس از جن که پیغمبر صلی الله علیه و سلم رسیده و ایمان با او  
آورده باشد از جمله صحابه است اما ملائکه را از جمله صحابه شمردن موقوف است بر آنکه دانند که آن سرور  
بعوضت بر ایشان نیز هست و درین مسئله نیز خلافت است میان اصولیین و ارجح آنست که آنحضرت صلی  
الله علیه و سلم ملائکه بعوضت نیست و الله اعلم

در فضیله اهل بیت و اشیان از اهل بیت و اشیان از اهل بیت و اشیان از اهل بیت

# بیان بالعرفت به کون شخص صحابی

بچند نوع ثابت شود که شخص صحابی است یا بتواتر تائید ابو بکر رضی الله عنه و عمر رضی الله عنه و عثمان رضی الله عنه و علی کرم الله وجهه و بقیه عشره مبشره رضی الله تعالی عنهم یا باستفاضه و شهرتی که قاهر باشد از وجه تواتر مانند عکاشین مجسم است و ضمانت تعلیم و غیره یا باخبار بعضی از صحابه یا با آنکه خود دعوی کن کنند که صحابی است و دعوی او ممکن بود عاوده یا با آنکه ثقات تابعین از جمله صحابه شمرده باشند پس هیچ بن محمود بن ماروینی که بعد از سال الفصد و نود و نه و یا یار بن بندی که بعد از سال شصت و هشت از عیترت پیدا شده و دعوی رویت و صحبت با رسول صلی الله علیه و آله و سلم کرده اند از جمله صحابه نباشد هر چند که بعضی از علما و عرفا بنابر وفور شرف ثبوت قرب یا محضرت و تحصیل ایشاد عالی بقرب و علو موسوم ایشان فرقیه گشت به واسطه یا بواسطه از ایشان روایت کرده اند زیرا که دعوی ایشان در تحت اسکان عادی دینی آید بیست هر پیشه گمان بهر که خالی است شاید که پلنگ خفته باشد و از جمله امارات کذب ایشان که بصحت رسیده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در آن آخر از عمر خویش فرموده ارا یتکم لیلکم بذه فانه لا یستقیم بعدایه سنه تمن هو علی اوج الارض نفس نفس و دیگر آنکه جمعی از ائمه کبار حدیث مانند امام احمد حنبل و امام ابو عبد الله و محمد بن اسماعیل بخاری و امام ابو محمد عبد الله بن عبد الرحمن بن قسطله الدارمی و عبد الله بن حمید و غیره هم بحجت طلب اسناد علیا از سکن مالوف خود و مفارقت کرده گرد اطراف و اکناف علم گشتند و حلت اقطار بلاد اختیار کردند و ایشان را بغیر از چند حدیث معدود تلافی الاسناد و میر نشد اگر شل با بار تن هیچ بن محمود صحابی بودند که البته این جماعت ائمه برائے تحصیل علم اسناد خود را با ایشان رسانیدند و الا اقل یابسته که یک از ثقات ائمه حدیث از ایشان روایت کردی شیخ شمس الدین ابو عبد الله محمد بن احمد بن عثمان الدارمی که از اعلام علمای اسامه رجال است در کتاب میزان الاعتدال در شان هیچ میگوید هر حال مفسر و در شان با بار تن میگوید رتن السندی و ما در یک بار تن شیخ و جمال بلاریب ظهر ربع ستاته فاعنه الصحیحه و الصحابه لا یکنه یون و نراج علیه الله و رسوله و مع کونه کذا با نقده کند بوا علیه جمله کثیره من لایحج الکذب و الحال بلک بعضی از شواهد فن حدیث بر آنست که احتمال دارد که این دو شخص از خارج و خودی نبود و جماعتی از کذب باطن و بیعت عیان بنابر آنکه مگر قدحی خلل در دین محمدی صلی الله علیه و سلم پیدا شود و ترویج مذاهب باطله خود نمایند بعضی از اکاذیب و امور غریبه انا ایشان روایت کرده باشند لکن حق سبحانه و تعالی حفظ شریعت پیغمبر خویش نموده جمعی از عدل که ثقات و محول اجله اثبات دراک نقادان حدیث و اخبار و صرافان نفوذ و سرار و آثار اند بعث فرموده بر آنست کشف عوار و محو عایلین جماعت -

ویریدون لیطفوا انوار کتبهم و یأی الله الان تیمم نوره جراح را که از دیر فرود و هر آنکه گرفت کنند و شش بسوزد و از جمله کذابان شخصی است که عمر نام است و در حدود سال هفتصد از عیترت پیدا شده و بعد از آن دعوی کرده که صحابی است و صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نموده و حضرت مراد عاوده گفته یا مع عمر کرم الله وجهه

در احوال هیچ و با بار تن الدارمی



آنها مشغول میگردد و بعد تطویل می انجامد و عیال باین مقدار اختصار نماید یک نکته ازین بحث غنیمت همین باشد

## بیان اول من آمن بالله علیه وآله وسلم

اختلاف است میان اهل سیر و تواریخ که اول من آمن من الصحابه که بودند عاصم بن اُمیة بن ابی بکر صدیق رضی الله عنه بوده و این قول از عمر بن عبید بن جریح و حسان بن ثابت رضی الله عنهما منقول است و یک روایت از ابن عباس رضی الله عنهما است که ثبوت پیوسته از عمر بن عبید که گفت چون بدولت اسلام فائز گشتم از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم سوال کردم که من معک علی هذا امر در جواب فرمود و بعد قال و معه یومئذ ابوبکر و بلال و از رسول صلی الله علیه و آله و سلم بروایت ثقات عدول ثابت شده که از حسان بن ثابت پرسید که پیچ شصتی در شان ابوبکر گفته حسان بفرموده است که آری و این ابیات از حضرت خاند شمر از آن ذکر است شیخا من احی ثقتی فاذکر اخاک ابوبکر یا غلاما یا خیر البریه

آقا با و اعداها بعد الفتنی و او فایز با حمله و الثانی التالی المحمود مشهور و و اول الناس من سمع صدق الرسل

و ثانی انیسین فی الغار المنیف و قد طافت العدو یتة اذ اصعدوا بحملاء و کان حب رسول الله قد علموا و خیر

البریه لم یسئل به رجلا ان سرور سرور گشته فرمود حسن یا حسان و طائفه برانند که خدیجه کبری رضی الله عنها بوده و روایتی دیگر از ابن عباس رضی الله عنهما نیست و گردیده دیگر میگویند علی مرتضی کرم الله وجهه بوده و این قول را ابوذر غفاری

و سلمان فارسی و مقداد بن الاسود کنزی و جناب بن الارت و جابر بن عبد الله انصاری و خرمیه بن ثابت انصاری و ابوالیوب انصاری و زید بن زعم و النس بن مالک رضی الله عنهما و یک روایت دیگر از ابن عباس رضی الله عنهما نیست

منقول است از وی که گفته السبق ثلاثه السابق الی موسی علیه السلام یوشع بن نون و السابق الی عیسی علیه السلام صاحب یسین و السابق الی محمد صلی الله علیه و آله و سلم علی ابن ابیطالب و مرتضی از ابوذر غفاری و سلمان فارسی

رضی الله عنهما که اشهر و درست علی را بدست حق پرست خویش گرفت و فرمود ان هذا اول من آمن بی و سلمان

گویند حضرت فرمود ان اول هذه الامة و روای علی الخصوص او لحا است اما علی بن ابیطالب و در مقصود اول از یک

در بیان قصه نکاح فاطمه زهرا و علی بن ابی طالب که حضرت با فاطمه فرمود که ترا در نکاح مردی و آوردم که عرفان وی

از همه پیش و ایمان و از همه پیش است از خرمیه بن ثابت ابیات در مدح علی مرتضی کرم الله وجهه منقول است که پیشتر

باین معنی است حیث قال ۵ اکنت احبب هذا امر متصرفا عن عن ما تم ثم منعا عن ابی حسن ۵ ایس اول

من صلی بقلیته ۵ و انعم الناس بالفقران و السنن ۵ و از امیر المومنین علی کرم الله وجهه بیته مرئیت که در

برین مدعا دارم ۵ سبقتکم الی الاسلام طراه غلاما بلغث اوان علمی ۵ و یکی از فصیحای عرب از فصیح باین معنی

نمود و میگویند ۵ قل لاین الحمد الا قدر غالبة ۵ بدست و یک لاسلام انما ۵ قتلتم فضل من شیخه عیسی علیه

السلام ۵ و در مدح ابی طالب و از امیر المومنین علی کرم الله وجهه بیته مرئیت که در

قماول الناس سلاما دایمانا و صحیح نزد محققان اهل سیر و تواریخ آنست که اول خدیجه کبری رضی الله عنها بعد از وفات رسول الله بعد از وزیدن حارث از نگاه ابوبکر صدیق پس بلال بوده رضی الله عنهم ابن عبد البر و بر کتاب استیعاب روایت کرده که از محمد بن کعب قرظی پرسیدند که اسلام علی بن ابی طالب بود یا اسلام ابابکر؟ جواب گفت همان الله علی اول این دولت مشرف شد اما رعایت جانب بطالب کرده اظهار اسلام خود نمی نمود و ابوبکر بعد از وصی باسلام فائز گشت و اظهار اسلام خود نمود ازین جهت مردم در شباه افتادند و بعضی از آنکه درین میگویند اقرب با حقیا حاد و سرخ آنست که گویند اول کسیکه ایمان آورد از نسوان خدیجه کبری و از حبیبان علی مرتضی و از رجال احرار ابوبکر صدیق و از موالی زید بن حارثه و از عبیده بلال بوده

علی و احم رضوان ربی و مغفرة اسلایوم احساب

## بیان فضیلت بعضی از صحابه بر بعضی دیگر و رعایت حقوق ایشان

لائق بحال بودن آنست که در عظیم و احترام صحابه و فقیه نامری نه گذارد و فضیلت مرتبه هر یک چنانکه غیر صلی الله علیه و آله و سلم مقرر فرموده و عقدا کند در اخبار وارد شده که ارف استی بامتی ابوبکر و اصلبهم فی دین الله عمر و و اصدق بهم حیا عثمان و اقتضای هم علی و افرضهم زید بن ثابت و اقرهم ابی بن کعب و اعلمهم باجلال و الاحرام معاذ بن جبل و لکل امه این بیان نه الامه ابو عبیده تن الجراح و فی روایه ابو هریره و عاء العسلم و بدستوری که اجماع جمهور اهل سنت و جماعت بران منعقد گشته فضل ایشان از خلفاء اربعه داشته اند بر ترتیب خلافت بعد از ایشان بقیه عشره مبشره پس اهل بیت از نگاه اهل ائمه بعد از ان اهل بیته الرضوان و مدسب صحاب حدیث مشهور نزد اهل حدیث نیست و ابوشکور سالمی که از اکابر علمای حنفیه است و کتاب تمهید خویش آورده که بعد از خلفاء اربعه افضل مردم اهل بیت رسول الله علیه و آله و سلم بعد از ایشان جماعته از صحابه که آنحضرت در شان ایشان بخصوصیت و صیت فرموده که از اهل بیت اند بعد از ان اهل بیت پس اهل حدیثیه پس سایر صحابه افضل اند از باقی است نگاه تابعین و بعد از تابعین تبع تابعین را مرتبه فضیلت ثابت است و خیر و انی اشیر خیر القرون فرمائی یلونه ثم الذین یلوونه ثم الذین یلوونه و لایست و اضمح بین معنی دارد بدانکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در شان جمیع از صحابه فرموده که عموما از اهل بیت اند مثل اهل بدو اهل بیته الرضوان و بعضی را بنام تعیین فرموده مانند فاطمه زهرا و خدیجه کبری و عشره مبشره و امیر المؤمنین حسن و امیر المؤمنین حسین و عکاشه بن محسن سدی و سعید بن معاذ و عبد الله بن سلام و ثابت بن قیس بن شماس و غیر هم رضی الله عنهم چنانکه بیان آن و ذکر احوال هر یک از ایشان است تحریر خواهد یافت انشاء الله تعالی و جمیع از صحابه که این فضیلت در شان ایشان وارد نشده حکم ایشان نزد جمهورین و ارباب اصول چون حکم سایر مؤمنین در شیت حضرت حق جل و علاست و لیکن بیدواری بدخول شیت در شان ایشان بیشتر است که در شان غیر ایشان اگر چه ظاهر حدیث جابر بن عبد الله انصاری رضی الله عنه که رسول صلی الله

نسخه

در اندک از احوال

نسخه



بودند و گویست که در مجلس ابوذر عذری که از کبار ائمه حدیث است گفتند میگویند حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چهار هزار پیش نیست ابوذر عذری گفت هر کس شکم باین کلام شده و ندانند باین پیش و شکسته با و این قول زنا و قه و ملاحد و قنوا بود گویست که در صد و چهل حدیث آنحضرت تواند آمد و حال آنکه چون از دنیا حلت فرمود زیاده از صد هزار صحابی در روی زمین بودند که جمله بدلت و یار بسیار رسیدند و در کجی از احادیث آنسر و بشیر را در سر رشته سمع و سلک ضبط و جمع کشیدند از و سه سوال کردند که این جمع کثیر و این جم غفیر کیان بودند و در کدام موضع از روی می شنودند جواب داد که اهل حرین شیرین و جماعتی که ساکن ایشان مابینا بود و اعراب و اشراف که از جوانب و اطراف بملازمست آن بحدن خود و منبع الطاف میرسیدند و آنانکه در سفر حج و اوداع در مراحل و رباع بآنسر و بشیر و الشاق و اجتماع می یافتند همه را دیدند و از شنیدن و از جمله صحابه رضی الله عنهم چهار یار با و فاراند که در میدان کثرت روایت حدیث گوی رحمان انکه فاعلان و اقران و اقران حدیث ایشان را بوضعت اکثر الصحابه در روایت ستوده اند اول ابو هریره دومی دوم عبد الله بن عمر و سوم ابن مالک چهارم عایشه صدیقه رضی الله عنهم و این فقهاء اربعه اصحاب الوقت می نامند و تعیین عدد مروریات ایشان در ذکر تفصیل احوال هر یک در قید تحریر خواهد آمد انشاء الله تعالی

سه نازل و یار

## بیان عدد طبقات صحابه رضی الله عنهم

حاکم ابو عبد الله نیشاپوری رحمه الله صحابه را باعتباری سبق باسلام و هجرت کامله و حضور مشاهد فاصله برای سهو ضبط و ادراک بعد و بروج افلاک و و از و طبعه ساخته و آنحضرت سبطه از ان بمنوال بر جی از بروج آسمان شمل است بر کواکب ثواقب که صحابی کا انجوم با هم اقتدیم استیم اگر در ان برج ستار با نوره و ضیا اندوزین طبقه همه روشن و با صدق و صفایند **شان** این محمد و محمد و اندا آنکس که او خردمند است که که ازین فرق تا بدان چند است چه است ابا نهاد و وصول بمقاصد و منازل و نیاست اقتدایان یا منتج حصول آثار و مطالب و نیای عقیقه است و قرب بحضرت مولی اجل و علی است طبقه اولی تو سیکه و رگه مبارکه و را بتداء بعثت چون سلطان ایوان نفوت و سلالت بر تخت نبوت و رسالت قرار گرفته و بتکلیف شده مانده و دعوت جهت هدایت زمره انام و حمایت و قایت خاص و عام بنیادخت خوانسالار عنایت ربانی و شاید توفیق سبحانی اول ایشان را بر سر خوان ایمان نشاند و خطی کاشی و نبی و انی مخطوط و بهره مند ساخت و علم سابقیت و افضلیت ایشان را در میدان عرفان و ایمان برافروخت و لایحه زبان وقت مقتضی الاقارب تنزیل من السماء ایشان را سابق اسلام خوانده مانند خدیجه کبری و ابوبکر صدیق و علی مرتضی و همته عشره مبشره تربین حارثه و بلال و جمعی دیگر از اهل کمال طبقه دوم اصحاب و ارا اند که چون خداوند حق سبحانه و تعالی وین سلام را با ایمان قد و در باب الباب حمز من الخطاب رضی الله عنه عزیز گردانیده و با یلند و کوا

والله اعلم یعنی محمد مصطفیٰ صلی الله علیه وآله وسلم فی الآخرة والاولی از ائمه دار قمر یا خانه حمزه طلوع کرده مدار الفذ و خراسید  
در آن منزل شرف سلام شرف گشتند طبقه سوم جماعتی که از کثرت اید کی کفار بر خست سید ایدار صلی الله علیه وآله وسلم  
با دار الفلک الی دار هجرت بجانب حبشه اختیار نمودند و به اقدام مجاهده بوادی نامرادی و فیانی مفارقت و سعادت از وطن  
معروف و سکن بالوف پیوند مانند ابو سلمه بن عبد الاسد المخزومی و جعفر طیار و جمعی از صحابه اختیار طبقه چهارم و پنجم  
طایفه از انصار که بعضی در سال دوازدهم از نبوت و بعضی در سال سیزدهم از نبوت بغرم ملاقات با حضرت از مدینه بکوفه رفتند  
و رسوا و یل سلیم روی آن غره نهالی یعنی احمد مختار صلی الله علیه وآله وسلم بالعشی والابکار در منزل عقبه دیده بان مامون العاتیه  
ایمان آوردند طبقه ششم فرقه از مهاجران که قبل از وصول رسول لشهر مدینه و قبایله قبایلی مبالغت آن سرور و بر  
کرده کمر متاعش بر میان جان بستند طبقه هفتم اهل بدر آن گروه عالی قدر که در معرکه غزاه و جاد کمال جد و جهاد و علم  
افراخته افشای است با غایت کفر و اعدای طغریای اسلام تقدیم رسانیدند و با عدای دین و مخالفان سید المرسلین علیه السلام  
الصلوات المصلین کارزار نموده و تمام ایداد از آن که از آن پیش طیش آن شرف و دو مان قمریش رسیده بود کشتند و بدین  
وسیله بدولت فضیلت آن الله قد اطلع علی اهل بدر فقال اعملوا ما تشاءم فقد غفرتکم رسیدند طبقه هشتم زمره که بعد  
از غزوه بدر رسول از حدیثیه بدریه سکنه بغرم ملازمت آن مطهر اسن و طمانینت مهاجرت اختیار کرده خود را با سلام غزیه  
و منیع و قدر خود را بواسطه شرف هجرت رفیع ساختند طبقه نهم فوجیکه در سفر حدیثیه در تحت شجره سمه و بان شجره  
نبوت و ثمره شجره رسالت تجدید مبالغت و تاکید مطاعت نمودند بان سبب رضا و خوشنودی خداوند تعالی بر جود  
آمال و آمانی خویش کشوند و بامه همت ایشان بتلج افکار تقدیر حق الله تعالی اذین یأیوونکم انما یأیوونکم کت الشجره متوج و با  
باقیمت شان بدراج استظهار ان الذین یأیوونکم انما یأیوونکم انما یأیوونکم کت الشجره متوج و با  
اهل بجه الرضوان اند طبقه دهم گروهی که مهاجرت ایشان بجهت یثرب و ملازمت رسول مشرق و مغرب بعد از صلح حدیبیه  
قبل از فتح مکه واقع شد مانند خالد بن الولید و عمر بن العاص طبقه یازدهم جمعی از رجال و نساکه در فتح مکه سعادت اسلام یافتند  
بعضی بطوع و رغبت بآن دولت شتافتند و بعضی بکره و تکلیف روی از شرک بر تافتند و این بعضی را مولفه قلوب خوانند  
طبقه دوازدهم عصابه از شبان و صبیان صحابه که در روز فتح و حجه الوداع و بعد از آن بشرف ملاقات سید سادات و اب  
الاتباع علیه افضل الصلوات والتسلیمات و کمال التحیات و التکریمات رسیدند مانند ابو الطفیل و ابو جحیفه سواسه و سایر  
بن زید و عبد الله بن ثعلبه بن صغیر و الله الموفق الخیر اکنون بکر سامی و احوال هر یک از صحابه که بجزید شهرت یا مزیت میرسد  
باجتصاص فضیلت و خصوصیت بار و ابی حدیثی ممتاز باشد شتغال واقع خواهد شد و تقدیم ذکر خلفای راشدین رعایت تعلیم  
النسب و اولی استناید بعد از آن ذکر امیری المومنین حسن و حسین و بقیه ائمه اثنی عشر در حیرت خواهد آمد هر چند محل ذکر بقیه مقصد  
سوم بود از کتاب اما بواسطه رعایت اتصال سلسله خلفای راشدین و ائمه معتمدین اشاره بآن التزام بن رعایت که از جانب

ملازمت حضرت امارت آبی خطرات انتسابی مملکت پناهی معدلت شناسی خلد الله ایام دولته وضاعف مواد ششمه صا  
 شده بود این طریق سلوک است و بعد از ذکر آنکه کرام ذکر سایر صحابه الله تعالی برتر است حروف تهجی ثبت خواهد افتاد و الله  
 تعالی اعلم بالصواب

## باب اول در معرفت رجال صحابه رضی الله عنهم

اولم و افضلهم قدوة المهاجرون والانصار ثانی ثنین اذ هانی الغار معدن الصدق والوقار صاحب رسول الله فی العرش  
 الغار الشیخ العلیق والرفیق الشفیق مستخرج حیق التحقيق من کاس التوفیق خلیفه رسول الله ومن له خیر صدیق ابوبکر الصدیق  
 رضی الله عنه وارضاه وجعل علی فراولیس اکبته منقلبه و مشواه اسم شرفیش عبد الله بن ابوقحافه و نام ابوقحافه عثمان بن عامر  
 بن کعب بن سعید بن تیم بن مره بن کعب بن لوی است نسب طایر او به نسب اهل سید بشر و مره بن کعب اتصال می یابد  
 و انتساب شرف قرابت بآن شرف انتساب فلک نبوت و نجابت از حمزه به سلسله نسبش می تابد نام والد هان  
 معدن صدق و رافت ام الخیر سلسله نبوت و حمزه بن عامر بوده و حمزه بن ابوقحافه و در بعضی از کتب سیر بنظر رسیده که در  
 جاالمیت نام او عبد الکبیر بوده و حضرت و حین ظهور اسلام تغییر بحسب الاسام الی الله یعنی عبد الله فرمود ابوبکر در  
 جاالمیت در بیان تشریش جاست کبیر و امی کثیر داشته و از رؤسا و اهل مشاورت آنقوم و در علم انساب و علم تعبیر خواب و علم  
 عروض و قافیه نجابت ماهر بوده و شعار خوب باو منسوب و از آنجمله ابن دوسیت مرغوبست **س** مرغی بحسب فرزند  
 حضرت من عدزی علیه شفی بحسب فرزند من نفیض من نظری الیه **س** چون چشم خود بجای شد محبوب و من  
 چون دیدمش **س** بجای کشتم از عم نازک تن بجایاریدید شد حبیب و آمد از بهر عیادت سوی من **س** فی الحال صحت یا تم از دیدن  
 رخسار او **س** گویند خداقت ابوبکر در علم انساب تا بحدی بود که سید عالم صلی الله علیه و آله وسلم باحسان بن ثابت فرمود  
 که چون بجایارمشهر کان شغولی کنی نزد ابوبکر و و معائب آنقوم را از دستکشافت نامی که انساب و ایام و وقایع ایشان را  
 رمی نمیکرد و آنرا آوان بعثت تا زمان وفات آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و سفر و حضر از وی کم تخلف نموده نطقوست  
 که چون امر خلافت بروی تو ارگرفت او را خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم میخواندند نوبی شخصی در مخاطبه بوس  
 گفت یا خلیفه الله فرمودست بخلیفه الله و لکن انا خلیفه رسول الله و انما ارضی بذلك و در بعضی از روایات وارد  
 که مکروه سید شست که ویرا خلیفه الله گویند و الله اعلم

## بیان وجه تملیب وی بصدیق عتیق

در وجه تملیب می بصدیق چند روایت بنظر رسیده یکی آنکه جناب نبوت آب صلی الله علیه و آله وسلم روزی در روی

وید فرمود من از نظر الی عقیق من النار فلینظر الی الی بگویند و آن روز که صدیق رضی الله عنہ شرف اسلام شریف گشت حضرت  
فرمود انت عقیق من النار بعد از آن ویرا عقیق خوانند و ووم آنکه بواسطه حسن رو و حسن خوی آن لقب مدعو  
چه عتاقیت و در لغت بمعنی حسن آمده و لهذا در معراج او گفته اند **سیت** چشم ایمان جمال و بنیده کور که چهره نکو بنیده  
صورت و سیرتش همه جان بود و زان چشم عوام پنهان بود و سوم آنکه بسبب طهارت نسب مسمی به عقیق گشت  
یعنی آزاد از معائب نسبیه چهارم آنکه دو برادر داشت عقیق و عقیق قبل از تولد وی وفات یافتند چون وی متولد  
شد بعقیق مشابیه تمام داشت ویرا عقیق تلقب شد پنجم آنکه مادر و برادر و فرزندان بیست چون وی بوجود آمد و برادر  
جوانی رسید ویرا عقیق خوانند لانه عتیق من الموت و گویند مادر وی ویرا بنجانه کعبه پروردگفت یارب هذا عقیق من الموت  
غیب لی شنید که گوینده از رکن خانه میگفت **یا امة الرحمن** بالتحقیق حضرت یحیی الی ولد العقیق به یعرف فی  
التوریه بالصديق و ویرا آن جهت صدیق نیز خوانند یا بجبهت آنکه حضرت باو می فرمود حق سبحانه تعالی ترا صدیق  
نام کرد یا بسبب آنکه در قصه معراج اول کسیکه تصدیق آن سرور فرمود او بود یا بواسطه آنکه فرمود اول مردی که تصدیق  
رسالت آن منبع جاه و جلال نمود وی بود صدیقش گفتند و بعضی از اهل تحقیق بر آنند که آن سجدن صدق و توفیق را  
آن سبب صدیق خوانند که ظاهراً و باطناً او بر صدق و راستی مستقیم بود و الصدیق من لم یغیر باطن امره من ظاهر  
وقیل الصدیق هو صادق قولاً و فعلاً نیتاً و عقلاً و بعضی از عرفا گفته اند صدیق کسی است که بدل کند کونین را در  
رویت حق سبحانه تعالی مانند ابوبکر رضی الله عنه که چون رسول صلی الله علیه و آله وسلم در تهنیه حبش عسرت از وی  
یا القیت لنفسک و جواب گفت الله و رسوله از زبان صادق و زبان صدیق به چون بنی مشفق و چون  
کعبه عقیق به صدق او میران ایران بود و مصطفی هر چه خواست او آن بود و همه خویش کرده در کارش و همه  
گشته به رویدارش و خواجه یا وقار آهسته به دست لطفش شکسته را بسته و الیه المرجع و الیه المبدأ

**و کسب توفیق یافتن صدیق بر ایمان اسامی جمعی که در لایحه و ایمان سید مذکور شد**

نقله آثار و جمله اخبار چنین آورده اند که چون سید ابرار و سید اخیار علیه افضل الصلوات و کمال التسلیمات من الله المکرم  
بر سالک مبعوث شد ابوبکر رضی الله عنه برسم تجارت بجانب شام رفته بود و در آن ناحیه یابرویی از علماء و اخبار آنجا  
که در علم توحید و کمال و شرف عمرش بسی صد و نود سال رسیده بود ملاقات نمودن آن پیر صاحب راس  
شاقب تدبیر بعد از تحقیق و تفحص شهر و قبیل و حتی و تفصیل و اسم و نسب و کنیت و لقب ابوبکر رضی الله عنه باو می  
گفت که از کتب آسمانی و صحف ربانی چنان معلوم غمیر و مفهم خاطر این پیر گشته که در حرم مکه پیغام بری دین پرور  
مبعوث گردید که جوانی و کسلی ویرا معاونت نمایند و ابواب منظر هر ت وی بر وجه اطمینت خویش بنمایند آیا چون

باشد متعجب در مالک و ملات و متخوض در شایده و غمزات و کثافت مشکلات و طلال معضلات و اما کمال سفیدی بود و نیز از عالم  
 و ملک که بشکمی خالی سیاه و بران چپ و می نشانه بی اشتباه باشد و به التماس آن پیر صدیق جامه را از شکم خود و در گردانید تا وی  
 آن خال سیاه بر بالای ناف و آن نشانه بران چپ و می بدید گفت بخدا سوگند آن کمال توفی و ضیافت خانه دعوت او را لای  
 توفی زنده که یکن گودی از طریق صواب بدی و متسک شوی بطریق مضریه و بی و چند بیت در مع حضرت افشاکرده بود  
 تسلیم صدیق نموده مضمون این نشید بوقت آنهار رسانید که **س** ای باو سلام سر بر از سر مهر به از قطره بدریا بردار و از  
 مهر به انقصه ابو بکر رضی الله عنه چون از سفر شام جهت منو جمعی از اعیان و قدوة قریش برسم تنیت قدم آن بنی اعراب  
 او آمدند بعد از تمهید توادد کثیت و تفقد و تکلم و توداد از ایشان پرسید که هیچ امری غریب شنائی عجیب و در میان شما حادث شده  
 جواب دادند که آری محمد بن عبد الله بن عبد المطلب عوی نبوت میکند و بنیان او یان آبا و اجداد ما را به پیشه اندیشه مخالفو  
 سعادت میکند ابو بکر صدیق چون جماع این خبر نمود هوای القای سید انبیا صبرش را بکلی در بود و خواهی این منطوم در لوح  
 دل با حلال و آینه سینه با سکنه اش الطبع و انتقاش می یافت که **س** ای آرزوی دیده دلم در هوای شست به جام  
 اسیر سلسله مشکائی شست به ایشان را عذر خواهی کرده بمنازل خود باز گردانید و خود بلا منت حضرت شتافت و ثمر لطف  
 سلام و کلام بدستور یک در سوابق ایام نمود و بود از جانبین مرغی شد انگاه سید انام و برابر اسلام دعوت فرمود صدیق دلیل و  
 بران طلب نمود گفت دلیل من آن پیر است که درین تورید و حکایات و در باب من بتو گفت و شنید و خال بالای من  
 و نشان ران چپ تلویذ و آیات و در مع من بتوداد و بر دست تو سوی من سلام فرستاد ابو بکر ثنی اکمال کلمه طیبه لا اله الا الله  
 محمد رسول الله بر زبان راند و دستور اقبال از لوح عرفان بصدق و اخلاص بر خواند و آورده اند که از جمله اسباب توفیق محمد  
 بر ایمان یکی آن بود که قبل از آوان ظهور نبوت و زمان شیوع دعوت حضرت و خواب بد و نمودند که ماه از آسمان فرود آمد و در  
 جمیع منازل که منتشر شد چنانکه هیچ خانه از خانه های که نماز الا آنکه قطع از ان دوران خانه بود بعد از ان آن قطعها بسید یگر  
 اتصال یافته و کنار وی افتاد آن واقعه را بر جبری از اخبار اهل کتاب که درین تعبیر خواب مهارتی و در علم تاویل رویا بصارتی  
 داشت عرض کرد آن خبر گفت تعبیر من واقعه آنست که دولتی از عالم بالا و سعادت از جبار اعلی بتو حواله خواهد شد و محصل  
 تکامل و تفصیل تعبیر این منام آنکه پیغمبر آخر الزمان و سرور انس و جان به بهترین اویان معجوت گردد و به آیدای هدایت و ولایت سرکار  
 شرک و ضلالت در هم نورد و تو بوی ایمان آورده در دایره متابعت و مباحثت و حوزه و معاونت و مطاعت او آری  
 و مسعودترین مردم بوی تو باشی و از جمله اقربان بر سر آری پس ابو بکر از نظر تعبیر واقعه و تفسیر این اخبار نافع می کشید تا از آنکه سید  
 سعادت عالم و سند سعادت بنی آدم برسد ظهور نبوت ممکن گشته او را بخوان ایمان دعوت فرمود و بی بر صدق مقال حقیقت  
 امر و حال حضرت تحصلا لا ایمان دلیل و بران طلبید انسر و فرمود دلیل و بران من آن خوابست که پیش از بعثت من بدی  
 و تعبیر آن ظهور پیوست و صفت من از فلان خبری شنیدی صدیق فی اکمال قدم و رجاء و تصدیق نهاد و سر و قمر اهل ایمان

و مقدم اصحاب عرفان مشهور و بعضی از کتب سیر مرئیست که حضرت فرموده ایمان را بر هر که عرض کردیم و سؤال آن وقت  
و تاملی داشت الا ابو بکر چون ویرا دعوت بایمان نمودم تا تکلف و تعلم قبول کرد و این خبر و امانی اثر داشت بر کمال سمیت  
سیان آنسر و صلی الله علیه و آله و سلم و ابو بکر صدیق رضی الله عنه و در آخر همان روز که وی مسلمان شد پنج نفر از عشره  
مشره عثمان بن عفان و طلحه بن عبد الله و زبیر بن العوام و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص که سیان ایشان  
و صدیق رضی الله عنه سلسله صداقت استیقام تمام داشت بدلائل و ارشاد وی بسعادت ملازمت حضرت شتافت  
دولت اسلام دریافتند و بقیع خیر معتبرین پس سینه حسنه فله اجرا و اجر من عمل بها الی یوم القیامه من غیر ان یقص  
من اجرهم شی صدیق را موعظی جمیع مومنان این است اجر بایمان خواهد بود **س** کسی که سنت نیکو ندارد است همیشه  
انزاعش دست و اوست بدین بگویم چون کرد است آغاز بدو گردد و همه اجر جهان باز به ازان ایمان او در مال خلقت  
همی جوید بایمانها به سبقت **+**

و ذکر نایل نمودن صدیق نفس مال را در رضای خداوند و الجلال رسول اللہ  
و بیان شمه از زبد و وع و توضیح آن صاحب کمال حمیده خصال

بشوت پیوسته که در اوایل بعثت سید رسول بادی سبل علیه من الصلوات انما و اکملها و من التسلیمات عمها و انصلا  
اشتغال با مرد دعوت بطریق خفیه میفرمود و طالبان سبیل حق را نهانی راه صواب می نمود و صدیق همواره ازان سرور  
و تماس شاعت دعوت و استماعی اظهار دین و ملت میکرد و بنا بر کثرت اعدا و قلت احبا حضرت دران باب مال  
میفرمود و توقف و تعلل میورزید و انتظار شایسته غیبی میکشید تا زمانیکه التماس و استدعای ابو بکر به الفه الکاح نکامیده  
بعبر اجابت و انجاء مقرون گشت پس آنسر و بموافقت یار غار بعزم دعوت کفار بسبب حرام تشریف و اوصاف و دیدن  
و آن چند غضب و طیش دران مجمع باشکوه جوق جوق گرد و گرد نهشته بودند صدیق اکبر بر پای برخاست و ازان  
جمع صم بکم می رسید اندیشه برایشانی نکرده مضمون این منظوم در خاطر میگذاشت که گریخ بار و در کوی آناه به گردن بکم  
اکلم شده و در حضور حضرت خطبه عزرا انشا کرد و شمل برتر غیب اهل کفر بایمان و اسلام و ترسید ایشان از عبادت  
طواغیت و اصرام و تحریف از عقوبت و نکال و عذاب و وبال که مترتب خواهد بود بر طریق ناپسندیده آن فرقه  
بفعال لکن چون مهر خدایان بر قلوب معیوب و استماع بی اتقاع و غشاده حران بر البصایر اعتبار ایشان بود هیچ نتیجه  
نداد و لقد جا و من افاد لا یشرح الواعظ صدر امر و لم یعزم الله علی ر شده محل قابل و آنکه نصیحت قائل به چو  
گوش بوش نباشد چه سود حسن مقال **+** لاجرم چون تمام خطبه صدیق نمودند یکبار استوجه وی شده دست بضر و  
جفا روی دراز کردند و زبان شتم و انیداروی بر کشادند و چندان بمشت و لکد و غلیظ بر سر و روی می زدند که چشم و ابرو

و یعنی او صورت تمام آورده از یک گزینش تمیز نمیشد و بنوعی چون ازین حال وقوف یافتن هجوم نموده و پیر از جنگ  
آن بی ادبانه سنگین دل و آن بی دینان جابل خلاص ساخته و در روای پیچیده بخانه اش برده شک داشتند و آنکه او مرد  
القدر صدیق زمانی نیک بهیوش بود و چون بهوش آمد شرسته برای وی ترتیب نموده بودند هر چند مبالغه کردند بنیاش  
و اصل قدری از آن نخشید و گفت تذکره ام که طعام و شراب بخشتم تا زانیکه آن مایه در آن یعنی سید الش و جان بستان  
نه بهیم شب آنگاه که شوارع و طرق از عبور کفار و مروجان اغیار خالی شد و برادر دشت بملازمت حضرت بودند آنسر و چون  
ربان حال دید اشک از چشم مبارک بر رخسار بانوارش دوید و نفدی از شفقت و پیرمشی از روی عنایت بجای آورد  
ابوبکر این معنی را بخدمت رسانید که **س** گریمن در آب و آتش از چشم و دل خوشم که کاند میان هر دو تواری سلامتی به آورده  
که چون بدولت اسلام رسید و گشت چهل هزار و دهم نقد و گشت جمل را در راه رضای خداوند تعالی و رسول وی صلی الله  
علیه و آله و سلم صرف نمود و نظر باین معنی در می گفت **س** شب خلوت دوم هم ستر غار است به شارش روز  
اول حل میز است **س** لاجرم زبان معجز بیان محمدی صلی الله علیه و آله و سلم قد قدش است بخلعت سایفه بالفی مال کما  
نقش مال ابی بکر بن و محلی و کاتم جانش را بجزیره سالیحه ان من الناس فی ابی حبه ذوات ید و ابی بکر بن و بیان خا  
اتفاق وی گفته اند **س** و شیخ با قدحیت گفته **س** ولایت المن با قدحیت **س** و کم فقه قضائی الیدی **س** و کم ذهب عند  
قدحیت **س** و اسبب ما کان عند الرضی **س** و ارحم ما کان عند الخصب **س** و منقو است که سفت مسلمان که بدل قیمت  
گفتا که فتا بود و مدعی اسلام دانید و انرا بی دینان قوم بد کرد و می کشیدند و این حالات همه بنده و شایسته قدیم میوزید  
ابوبکر بن ایشان را ببلخی کشید و سلک ملک و آورد و فی سبیل الله احتساق نمود و از آنجکه غامزن نمیره و بلال بود و بصحت پیوست  
که نقطه و اثره عدل و احتساب امیر المؤمنین عمر بن الخطاب و باب آنجناب مقتضی انما یعرف ذوالفضل من الناس و مود  
فرموده ابوبکر سیدنا و احق سیدنا یعنی بلا لا و شاه اولیا علی مرتضی کرم الله وجهه کما اید فی کل وجه و مقام بیان مدح آن  
سرفر در باب مدوت و احسان این در آید و این جواهر زوایر نامد و سلک نظم و سر رشته تقریر کشیده که **س** ابوبکر  
جنتی فی الله لا **س** و عتیق من ذخیره بلا لا **س** و قد واس النبی کل فضل **س** و اسرع فی اجابته بلا لا **س** لوان البحر البضعة عتیقا  
لما التقى الاله بلا لا **س** و در صحاح اخبار وارد شده است که طعام خاصه وی از مقاطعه غلام وی میامی ساختند و روز  
آن غلام آمد و طعامی آورده و نظر انورش باند ابوبکر قبل از تفحص حال متصور آنکه از کسب حلال است باکل آن مشغول گشت  
و چون فقر تناول کرد و بر وی ظاهر شد که غلام آن طعام را از عمر کمانت محال نموده و در آن فن ما بر نبوده چند آن عمر  
آورد که آن عثم بیرون آمد بعضی از اصحاب وی از سبب آنکه مبالغه پرسید نگفت حضرت فرموده کل کما شئت  
من السمات فالنار اولی تر سیدم که سبا و اچیز از جسد من ازین لقمه بر وید آورده اند که چون صدیق رافع گفت  
میگفت اللهم انت اعلم فی من شئ و انما اعلم نفی منم اللهم انی خیر مما یظنون و اعظم فی مما لا یعلمون و لا تاخذنی

عالمی قلوب و گوشت پیش از آنکه مسند خلافت بوجود و با وجود صدیق رضی الله عنه زینب و زینب یا بدیاری جمعی  
از قبیل انصار که در میان آن جمع منزله اختیار کرده بود رعایت حق الجوار گوشتندان ایشان را  
دو شید و در سر انجام آن مهم همسایه کن میگوشتید چون خلافت بر دوش قرار یافت جاریه از  
آن قوم گفت این زمان آن امر مناسب نیست القات بهم یا نخواهد کرد این سخن سمیع ابوبکر رضی الله عنه  
فرمود امید دارم که این منصب هیچ تغیر در خلق از اخلاق حسنه که من متصف بآن بوده باشم نکند در ایام خلافت بدستور  
سابق بآن هم قیام می نمود و در فضائل صدیق رضی الله عنه مستطوره است که پیوسته در مجالس سنگرینه در دهان میگرفت  
تا حکم بالایعنه از واقع نشود و مانند اقل فی مدحه نهاده بود شک بر دهانش که تا گوهر نفیساند زبانش در میان  
سنگ در گوهر شنیدم و دوش سنگ بگوهر در زدیدم چنان مستغرق حق بود جانش که کم رفتی حدیثی بزرگانش \*

### ذکر بعضی از آیات قرآنی که در شان حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه نازل شده

ثانی اثین از بنی النجار و یقول لصاحبه لا تخزن ان الله معنا اتفاقست مفسران را که مراد از صاحب و ثانی اثین بن  
آیه کریمه حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه است قاتل من علی التقی و صدق بالحق الیه بعضی از مفسران بر آنند که در  
شان حضرت ابوبکر رضی الله عنه نازل شد و آنکه جبار یصدق به اولیک هم المعلقون ابو العالیه و علی  
رحمها الله که از اعیان اصحاب تفسیر اند گفته اند که مراد از الذی جبار یصدق رسول است صلی الله علیه و آله و سلم  
و مراد از و صدق ابوبکر صدیق است رضی الله عنه و لیکن خات مقام ربه جنتان و ان اکرمکم عند الله اتقاکم آن  
هر دو آیت علی قول بعضی اهل التفسیر در شان وی نزول یافته ضرب الله مثلا عبدا مملو کمالا یقدر علی شئ من رزقناه  
مشارق قاحشا فتو یفوق منه شرا و جبر اهل السیئون بعضی از مفسران گفته اند که مراد از عبد ملک ابوجهل بن شام  
و مراد از من بزرگوار مشارق قاحشا ابوبکر صدیق است و مرویست که چون آیت یا ایها النفس المطمئنه فرود آمد  
ابوبکر رضی الله عنه گفت یا رسول الله ان هذا الحسن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ای ابوبکر بدان و نگاه  
باش که ملک در حین موت تو این آیت را بر تو خواهد خواند

### ذکر بعضی از احادیث که در شان حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه وارد شده

از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه ثبت است پیوسته که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود گوشت سخی خلیلا لا تخت  
یا بکر خلیلا و لکنه اخي و صاحبی و قد استخذا الله عما جکم خلیلا و در صحاح اخبار از ابی الدرداء رضی الله عنه منقول است  
که گفت نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودم ناگاه حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه پیداشد دامن جلیقه

بر شنبه چنانکه از انوائی دی می نمود حضرت فرمود صاحب شما اینجا با بکر کسی خصوصاً عظیم کرده پس ابو بکر سلام کرد و گفت یا رسول الله میان من و پسر خطاب یعنی عمر گفتگوی واقع شد و من ببارت نمود و بروی زیادتی کردم و بعد از آن امر ایشان گشتند و خانه دی رفتم و عذرخواهی نمودم تا از من در گذشت قبول نه نمود و خانه خود را بروی من بست آن سرور شد و نوبت فرمود و خطاب با بکر بعد از آن عمر نیز ایشان شده بمنزل ابو بکر رفتم و پیرا و خانه نیافت بجلوس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد حضرت پیرا و پیرا و بکر و روی مبارکش متغیر گشته تا بغایتی که ابو بکر نیز سید و پیرا و انوار آمد و انبیا رسول الله و است که در آن قضیه من عظیم بودم از عمر و نوبت این سخن فرمود و روایتی آنکه چون عمر بجلوس حضرت نشست آن سرور روی از روی بکر دانید عمر برخاست و در مقابل روی نشست حضرت باز روی از روی بکر دانید عمر نه گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم همان نمی برم این اعراض ترا از خود نگذارم که از من بپرسد و انچه در زندگانی باشد عمر را که تو از روی سخن باشی رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود و تو ای آنکه ابو بکر عذرخواهی نماید ترا از روی قبول کنی بدستیکه خدا تعالی در پیغمبری شما فرستاد و شما کذب من ننمودید و ابو بکر عمر تصدیق کرد و سوا ساق نمود با من بنشین و مال خویش پس شایر برای خاطر من بنی تو بود که ترک ایذائی بای من کنید ابو الدرداء گوید بعد از آن ابو بکر را به مجلس بیاست و نشست کرد و در آن وقت از ابو هریره رضی الله عنه که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود و هر کس که بپراحتی بود و سگافات نمودیم حق دیر اگر ابو بکر که دیر پراحتی هست که مرا قاف آن حقیقتی در روز قیامت خواهد فرمود و عهد الله بن عمر نه دانست کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با ابو بکر نه گفت انت صاحبی فی القمار وانت صاحبی علی الخوض و هم از روی استیسا که روزی ابو بکر خبر دست راست روی و عمر بدست چپ روی بد و آن سرور دست ایشان را گرفت و فرمود و در روز قیامت همچنین ببعوث خواهیم شد و آن بن مالک گوید پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در شان حضرت ابو بکر و حضرت عمر رضی الله عنهما فرمود و بدان سید الکرمول اهل الجنة هم من الاولین و الاخرین و الا البینین و المرسلین و در چند حدیث از رسول صلی الله علیه و آله و سلم اشارت واقع شده بخلافست دی بعد از حضرت یک آنکه در ایام مرض بواسطه شدت وجع و جمی چون نماز حاضر نتوانست شد فرمود و ابو بکر علیه صل بالناس تفصیل آن در مقدمه و مقصد اول از کتاب بجز بر پیست و در آن قضیه اشارتی قویه بخلافست وی هست و آنکه علی مرتضی که هم الله و حبه در آن روز که با وی بیعت میکرد و گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم او را در امروین مایه نماز پسندید و تا تیر او را در امر دنیا یعنی خلافت می پسندیم دیگر آنکه فرمود و ابان بن من بعد می ابی بکر و عمر و دیگر آنکه روزی ضعیفه بنز حضرت آمد و چیزی از وی خواست فرمود و نوبتی دیگر یا که سئو است مبدول شود آن ضعیفه گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اگر بایم و ترا نیایم چون کنم فرمود و بنزد ابو بکر و در روز عایشه رضی الله عنها بصحت پیوسته که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در مرض موت با من فرمود و او می لی ابو بکر را باک و خاک حتی اگر کتب کتابا فانی اخاف ان تمیثی من و یقول قائل نادلی یا لی باشد و المؤمنین و المؤمنات



بند بود و این فضیلت دل است بر آنکه وی بعلم ناقص نعم صائب و شدت ملازمت و قوت انصاف و صحت توفیق و صدق تحقیق سیادت بقول حق نمود و زجر و افتاء و حکم و احکام و اخبار فرمود و در حکمی از احکام شریعت از محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و حضور و روی در آن امر تصدیق او فرمود و لقب توای او غسل نمود و الله اعلم \*\*\*

## ذکر عد و مرویات حضرت ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه

مرویاتش در کتب معتبره صد و چهل و دو حدیث است از آن جمله شنش شفق علیه و فرمود بخارسی یازده و فرمود سلم یک حدیث است و سبب قلت روایت او با وجود کثرت ملازمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آنست که بعد از حضرت زود وفات یافت پیش از ان تمام مردم بضبط و اجتماع احادیث و جماعتی از عمر بن الخطاب و عثمان بن عفان و علی بن ابیطالب و عبد الرحمن بن عوف و عبد الله بن مسعود و عبد الله بن عباس و عبد الله بن عمر و بن العاص و حذیفه بن الیمان و زید بن ثابت و یزید بن عمار و عبد الرحمن بن ابی بکر صدیق و عبد الرحمن بن ابی بکر و عبد الله بن الرزین و النبی بن مالک و جابر بن عبد الله و زید بن ارقم و عبد الله بن معقل و فرنی و طارق بن شهاب و حمزی و عیاض بن عمرو و مزنی و عقیبة بن عامر و عقیبة بن حارث و نو علی و عمر بن حارث و المنذر بن و عمران بن حصین و خزاعی و رقاعه بن افع و زرقی و عقیل بن سنان و اخی و ابوالبابه با علی و ابو بکر و زید و سلمی و ابو سعید خدری و ابو موسی اشعری و ابو هریره دوسی و ابو الطفیل الدی و ابوالکثیره اناری و عایشه صدیق رضی الله تعالی عنهم و طایفه از تابعین مثل قیس بن ابی حازم و ابو عبد الله صناعی و حشیر بن نفیر و حابس بن یس طائی و سید بن غفله جعفی و عبد الرحمن بن یزید و سلم مولای عمر بن الخطاب و مره بن شمر و محمد بن ابی بکر صدیق و ابو صالح همان از وی روایت دارند و از جمله احادیث مرفوعه صدیق این است که گفت از رسول صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود ما من مسلم اذنب ذنبا متوضا فاحسن الوضوء ثم قام فغسل رجلي ثم دعا واستغفر ربنا اغفر له رب ثم قرأ و من عمل سوأ وظلم نفسه ثم استغفر الله سبحانه غفورا راحما و بصحت رسیده از حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه که گفت چون این آیت نازل شد که لیس بانیکم و لا اله الا الله کتاب من عمل سوأ بخیر به گفتم یا رسول الله چگونه ما را امید استگاری ماند بعد ازین آیت چه مضمون آن این است که ما را هر بدی که از ما واقع شود جزا سئ باشد فرمود اے ابوبکر را خدا ستیغای ترا بیاورد مرین نشد و غمناک نگشت گفتم بے یا رسول الله فرمود جزا سئ سیه مومن غمناک مرض و هر صیغه است که بوسه رسد حقه خا رسد که در پاس او خلد جزا سئ گناهی باشد و مرویست که با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت تعلیم فرمائی مرا دعائے که تا در نماز آنرا بخوانم فرمود بگو سئ اللهم انی ظلمت نفسی ظلماً کثیراً و لا لیفر الذنوب الا انت فاغفر لی مغفرة من عندک و ارحمنی انک انت الغفور الرحیم و الله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب

بدرستی

در حدیث

بدرستی

بدرستی



پیچ نیست یعنی پس باطل باید که در تزلزل حساب جلول نواب صبر کند چه صبر سنج و مصیبت از ازل گرداند و شش  
 ثواب نخلد و سعادت سود بدیرساند و بیار غمت را بجز از صبر و قناعت و صبر است و دوائی من و در واکه مرا نیست  
 نیست یا خیر ع پیچ فائده ثواب را باطل کند و سعدی اگر جز آنکی و زکینی چه فائده و سخت کمان چه خم خورد گر تو  
 ضعیف جوشی و دهم از جمله مواعظ وی است که البلاء ممل بالملطق لاگماشته شده است بگفتار پیش شخص باید که تا تواند  
 سخن نگوید و زبان نگاهد و تا دور بایستد و نعم اقال الشاعره سوسن از بهر آن بر آرد سر که بود بی سخن زبان آورده و سر  
 اگر از زبان بودی و تیغ را بر سر آسمان بودی و خوش چانی است ملک خاموشی و خوش سرای است جام بیوشی و هر که لب  
 به بند و از گفتار و باشدش در سخن سخن بسیار و دهم وی گفته انظر القول و منة القول بنظر که چه بیگونی و کی بیگونی  
 باید که سخن نیکو گوئی و وقت گوئی آنچه اگر نیکو گوئی خوشی را نصیحت کنی و اگر وقت نگوئی سخن را ضایع کنی و دهم از علاج  
 و غویه وی است احرص علی الموت تو سبب ملک حیوانه حریم باش بر مرگ تا به نبشیده شود و ترانگانه زنگانی و این سخن  
 اشاره است بموت اختیاری نه اضطراری و آن خروج است از صفات بشریت و سمات جسمانیت و اتصال بعالم  
 قدس و ششام روح النسخ خواجه حضرت مولوی در غنوی معنوی اشاره است باین معنی فرماید نظم جان بسی کند می و اندر پره

|                              |                              |                            |                               |
|------------------------------|------------------------------|----------------------------|-------------------------------|
| ز آنکه مردن آمل بدناورده     | چون بر روی هست جا نکلدن      | مات شود و صبح این صبح طراز | تا نیری نیست جا نکلدن تمام    |
| بی کمال ز زبان پائے بهام     | فی چنان مرگ که در گور می     | مرگ تبدیلی که در نوری شوی  | مرد بالغ گشت و آن کلی بمر     |
| رومی شد ضعیف زنگی شود        | خاک ز رشده سیات خاک زمانه    | غم فرج شد خاموشی خاک زمانه | مصطفی ازین گفت کای بهر ارج    |
| مرد و نخواهی که یعنی زنده تو | میر و چون زندگان بر خاک کن   | مرد و جانش شده بر آسمان    | جانش را این دم بیا مسکن است   |
| که کبیر روح او را نقل نیست   | ز آنکه پیش از مرگ در اکر نقل | این بگردن منم آید منی بعقل | هر که خواهد که به پیش بر زمین |
| مرد و گوید و طس بهر چین      | مرا بگو بگفته را کو به چین   | شد و صدیقی ایسر المتقین    | اندرین شاه نگر صدیق را        |

تا بحشر افزون کنی تصدیق را

ذکر حلیه شریف حضرت امیر المؤمنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه

شیون پیوسته که ابو بکر صدیق رضی الله عنه مردی و راز بالا سفید اندام بانگ میله نرودی خفیف العارضین غایر العینین پیشانی بیرون  
 آید و بود و کان معروف الوجه عاری الا شایع و استسک لدره تشرخی عن جقویه و محاسن را بجا و همه رنگ میگرد

ذکر از ولج و اولاد حضرت ابو بکر صدیق رضی الله عنه

در جاهلیت و وزن را نکاح کرده بود یکی قبیل و گویند قبله بنت عبد العزی و عبد الله و اسما که لقب بذات النطاقین از و تولد نمود

دوّم امّ رومان بنت عامر که والدّه عبد الرحمن و عاقله است رضا و در اسلام نیز در زن بنکاح و آورویدگی است و بنت عمیس که اول  
 زوجه جعفر طیار بود و محمد بن ابی بکر از دستور شد دوّم حبیبه بنت خاریجین زید انصاری وی از ابو بکر  
 حاکم بود که صدیق دفات یافت رضی الله عنه

## ذکر حدیث تقیقه بنی ساعده و اختلاف مهاجر و انصار و امر خلافت و بیعت اصحاب با حضرت ابو بکر صدیق رضی الله عنه

نفقات اثبات چنین اثبات نموده اند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم چون از دنیای مجاور رحمت حضرت موسی  
 جل و علا نقل فرمود به آن روز قدوه اصحاب عمر خطاب رضی الله عنه با ابو عبیده مباحثت فرموده گفت دست خود را بسط  
 نمای تا با تو بیعت کنم چه حضرت و نشان تو فرموده این بنده الامه ابو عبیده با وی گفت ای عمر تا مسلمان شده از تو سخن خطا  
 نشنیده ام الا این سخن با من بیعت میکنی و حال آنکه ابو بکر صدیق ثانی نشین و بر وایتی ثالث ثلاثه در میان شماست و این سخن  
 از ابو عبیده اشارت است باینکه تائی از من از منکافی الغار و یقول صاحب لا تخزن ان الله معنا و یا آنکه پیغمبر صلی الله علیه  
 و آله و سلم در روز فار با صدیق فرمود ما تنک بائین الله ثلاثه و اکثر مهاجرین و طایفه قلیل از انصار مثل سعید بن جعفر و سایر  
 بن عبد المطلب با ابو بکر یارل بودند و جمهور انصار و تقیقه بنی ساعده که مجتمع ایشان بود در حین سمنوع قضایا و دعوات و هنگام  
 قطع و فصل خصوصیات جمع شده و سعد بن عیسای ده راضی الله عنه از خانه وی بیرون آورده بودند بدعا و آنکه ویرا بکلمات  
 برو آید و با وی بیعت کنند و حال آنکه وی مریض بود و جمع فو لک خطبه خواند مشتمل بر حمد و شمای باری تعالی و در و بر محمد  
 صلی الله علیه و آله و سلم و بیان فضل و سابقه انصار و در سلام و آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مدت سیزده سال در میان  
 قوم خود دعوت مردم نموده و بحق تعالی ایمان نیاروند مگر شرفی قلیل و آن قوم شرفیه قادر بر نبودند بر حمایت وی و اعزاز دین  
 و دفع این آذ و اضرار کفار از وی تا زمانی که حق تعالی بقدم شریف وی بلده شمار مشرف ساخت و ایمان بوی روزی شاکرانه  
 و توفیق حمایت وی و اعزاز سلام داد و سعادت جهاد باعدای دین بشما حلال نمود تا بعد که که عرب از حالت اغو جاج و جور کفار  
 و کفر و ظلم و طغیان بر پنج استقامت و عدل و ایمان و عرفان آمدند و بواسطه شمشیر شامق بایل عرب طوعا و کرها متجاوز رسول الله  
 صلی الله علیه و آله و سلم گشتند و وی از دنیا رفت و حال آنکه از شمار راضی بود در یاسیدین امر را پیش از آنکه مردم در حد و آن  
 انصار و در جواب او گفتند نیکو میکنی ما را بخلافیت و قدرت بر سیدایم و همه بتو راضی ایم و یا یکدیگر مطاعه نمودند که اگر مهاجران  
 قریش در امر خلافت مضایقه کنند و بغضیلت قدست خدمت حضرت سیدی سلام و هجرت و کرامت قرابت قریبه با بنسب  
 متسک جویند جواب چه گویم طایفه گفت گویم از ما امیری و از شما امیری و هرگز بغیر این امر راضی نخواهیم شد سعد گفت بنی اول  
 الوهم و هر کس اینچه خاطرش میرسد میگفت مردی از انصار خیر اجتماع ایشان از عمر خطاب رضی الله عنه رسانید و سابقه نمود که بر

در ایام ایشان پیش از آنکه احدی را به نامی که مستحق قتال و ستیاب خواست مال باشد مصرع صلاح و اتقوا پیش از وقوع  
باید کرد و بی آنکه احدی را به نامی که مستحق قتال و ستیاب خواست مال باشد مصرع صلاح و اتقوا پیش از وقوع  
نمود و دیگر بر رفتن پیغمبر بنی ساعده که مجمع انصار بود تحریر نمود ابو عبیده و جمعی دیگر از مهاجران با ایشان اتفاق نموده  
سقیفه بنی ساعده در آن شدند و علی ابن ابیطالب کرم الله وجهه و بنو اشتم و زبیر با جمعی دیگر صحابه بجهت شغل تجنیز و تکفین  
و غسل و دفن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم تَخلف نمودند و راه دو مرد از انصار عجم بن ساعده و معن بن عدی بصدیق  
و فاروق پیوستند و ایشان را دلاری و او ند و چون به سقیفه بنی ساعده رسیدند دیدند که مردی بر سر سرست مکیه کرده و انصار  
گروهی برآمده و فضایل خود را بر می شمردند و داعیه خلافت دارند عمر ثریب رسید که این مرد برین سر سرست گفت سعد بن عباد  
است از عمر منقوست که گفت که من در نفس خویش مقالیه ترتیب کرده بودم خواستم که آنرا بر مردم بگویم ابو بکر ضرر من  
نرمود و خود آغاز سخن کرد و بجزاسوگند که آنچه من با خود ترتیب و تخمیر کرده بودم ابو بکر ضرر دیدم بهترازین او اگر دور  
از روایات وارو شده که ابو بکر را بعد از محمد و ثنائی باری تعالی و در و بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم بیان فضل و جایگاه  
و سالیقه ایشان در اسلام و مواسات نمودن انطاویه با حضرت بجان و مال و صبر بر شدت اینها کفار قریش و بعد از آن  
تعداد فضایل انصار و استیلا ایشان فرمود و اثبات کرد که مهاجرین بواسطه قرابت قریبه که با پیغمبر صلی الله علیه و آله  
و سلم دارند بهترین عرب اند از رومی حسب و نسب و ولایتی که منقاد و کس نخواهد شد مگر آنکه آنکس از قریش باشد باید که  
شمار ایشان حسد نبرد و مخالفت با ایشان نکند چه بقیقه خیر معتبر الناس هیچ بقدرش مردمان پیرو قریش اند و شمار اوردن  
ناید و کتاب الله و شمر کای ناید و درین دو دسته مردمان اید با و سر فرار از ترید بآنکه راضی باشد بقضای حق تعالی و سلم  
و اید فضیلت بر اوردن خود را و با ایشان فضایقه نکند و چیزی که خدا تعالی با ایشان ارزانی داشته و امضای آن خواهد  
تقاضا جری و کتاب سبق قبل تقیض جری و تعلق سے چو رومی نگردد و خذ لک قضاء سپهر نیست مرید را جز رضای  
انصار گفتند از مهاجران مرد ویرا خلافت اختیار میکنیم بشرطیکه چون بمیرد مردی از انصار خلیفه گردد و چون مردی بمیرد  
مردی دیگر از مهاجرین خلیفه باشد و امری برین پنج قسم گردد و این طریقه بهتر است زیرا که چون مهاجران قصد میل و محابا  
کنند از خوف بعضی انصار تواند و بالعکس عمر رضی الله عنه گفت بجزاسوگند که مخالفت نکند با ما هیچ احدی الا آنکه او  
بکشم بیشترین انصار انصاری خروچی که او را ذوالرای میگفتند برخاست و گفت و الله که ما کس را بجای خود خلیفا  
نکنیم از امیری و از شما امیری ابو بکر رضی الله عنه گفت چنین نیست امارت حق است و شما در میان ما باشید بشیر گفت  
ای انصار زیرا که باین سخن در نیاید و ثابت قدم باشید که شایسته خلافت و حکومت ای گروه مهاجرین سخن خزان  
نیست که من امیر و منکم امیر و اگر خواهید مگر با شما مقاتله کنیم این امر قرار گیرد و عمر رضی الله عنه گفت و الله که دولتی در خلافت  
بر داعیه است خود را و دو باو شده اند و ولایتی و عرب هرگز با امارت شما راضی نشوند و حال آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم



کردند و عاقبت بعد از آن بچند روز مباحثت نمودند و در نهایت که چون بیعت تمام شد پانزده روز ابو بکر صدیق رضی الله عنه خطبه خواند و مثل بر عهد و ثنای او و درود و استعانت مردم و بیان آنکه من در امر خلافت و حکومت هیچ میل و محابا نخواهم کرد و آنکه اگر من اطاعت خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم کنم مرا اطاعت کنید و اگر عصیان و زرم مرا هیچ فرمان شما نیست و اگر از من خطائی واقع شود مرا تنبیه کنید و بجا بیاورید و لا کت نمایند از نگاه بدین حضرت مشغول گشتند و بعد از فراغ از هم دفن خطبه دیگر خواند و مثل بر آنکه آنچه از من در استقامت بیعت مشاهده نمودید از حرص و شرم بر ولایت و امارت نبود بلکه از خوف عتد و فساد و اختلاف بود اکنون بجهاد شد آن خوف بر طرف شد هر که را بنحوا رسید خلیفه سازید که من نیز متابعت می کنم بگفتند خلافت نصیب تست و بتو را ضمیمه ابو بکر کند گفت اللهم صل علی محمد و اسلام علیکم و امر برقرار گرفت و در روز ویرا خلیفه رسول الله خواند گویند چون از دفن حضرت فراغ شدند علی بن ابیطالب کرم الله وجهه عزت اختیار فرمود در خانه خویش نشست و بامروم کم خنک طایفه نمود و صدیق رضی الله عنه کسی نیز دوی فرستاد که چرا با من بیعت نمیکنی آیا بگویم میداری خلافت مرا علی آورد جواب فرستاد که مکرده منیدارم خلافت ترا ولیکن قسم یاد کرده ام که ردای بدوش بگیرم مگر سر نماز و رخصه تا از جمع قرآن فراغ شوم چه خوف آن دارم که مبادا چیزی از قرآن از صدور رجال محو شوند و جمعی از اهل قرآن آورده اند که چون از همه بیعت فراغ حاصل شد ابو بکر صدیق رضی الله تعالی عنه از جوده مهاجر و اعیان انصار جمعی خسته فرستاد و علی مرتضی کرم الله وجهه را بان مجلس طلبید و بی اجابت فرموده در آن مجمع حاضر شد و در محله لائق خود نشست و از موجب طلب خویش پرسید عمر فاروق رضی الله عنه گفت موجب آنست که بنحوا هم که چنانچه سایر صحاب با ابو بکر رضی الله عنه بیعت کرده اند تو هم بیعت کنی علی گفت من همان سخن که شما بر انصار حجت ساخته اید این منصب را اگر فتنه بر حجت میگردد انهم راست گویند که بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم که اقرب بکویت عمر گفت ترا نگذاریم تا بیعت نکنی علی رضه فرمود اول این سخن مرا جواب بجا بیاورید بعد از آن از من بیعت جویند ابو عبیده گفت ای ابو الحسن تو بواسطه سبقت در اسلام و فضل و قربت قریب بایستد انام علیه الصلوة و السلام من را و حکومت و خلافت و لیکن چون صحابه بر ابو بکر اجماع و اتفاق نموده اند مناسبت آنست که تو نیز قدم در حائره وفاق و آری علی رضه گفت ای ابو عبیده تو این این اتی بقول رسول مختار و مقتضی امانت و استیست و گرفتار و کردار میبینی که حق سبحانه و تعالی بخانه نبوت گرامت فرموده در بندگان پیما شده که کجائی و غیر نقل کنید مبط قرآن و وحی و مورد و مروتی و تسبیح فضل و علم و معادن عقل و حلم ما یم و بواسطه این امور خلافت را شایسته و امارت را سزاوارتم بیشترین سعد انصاری گفت ای ابو الحسن اگر این داعیه که تو امر و نظایر میکنی پیش ازین معلوم مردم شدنی بهر آینه که با تو مصالحه و منازعه نمیکردند و با تو بیعت نمینمودند لیکن چون در خانه خویش هستی و در اختلاط بامروم هستی ایشانرا گمان این شد که تو از خلافت گنجه میکنی و دفع احتیاجی این امور از خود چاره میکنی اکنون که جاعته سلیا آن کسی دیگر را قبول کرده اند پیشوائی از پی دینی و خود را از دیگر

بنامی علی فرمود ای بشر تو را میداری که من جسد اطهر و قالب النورید عالم را غسل تا داده بپوشی و بپوشی و می نموده و از وی  
وی فراغت حاصل نکرده و در طلب خلافت و حکومت زومی و با مردم در ملازمت و خصوصیت شدی ابو بکر صدیق  
چون دید که کلمات علی جمله محکم و استوار و سهری از آنها مقابل صد کلمه بل هزار است از راه رفت و مدارا درآمد و گفت ای یونان  
مرا گمان این بود که ترا با من درین امر مضایقه نباشد و اگر میدانستم که از بیعت با من تخلف خواهی کرد و هرگز آنرا قبول نمیکردم  
اکنون که مردم با من اتفاق نموده اند اگر تو نیز با ایشان موافقت نمایی ظن مرا مطابق واقع ساخته باشی و اگر خلاف توقع کنی و  
خواهی که درین امر تفکر و تحمل نمایی هیچ جرئت بر تو نیست پس علی از مجلس برخاست و متوجه خانه خویش گشت و در بعضی کتب  
است که چون صحابه با ابو بکر رضی الله عنه بیعت کردند ابو سفیان بن حرب بنزاد علی را فرستاد و گفت روایا باشد که فرود  
از بیعتی از قریش بر شما غالب گشتند دست خود بکشای تا با تو بیعت کنم و التماس کرد که اگر خواهی برای من مدینه را از سوار پیاده بیاورم  
علی مرتضی کرم الله وجهه ویران خود دور کرد و گفت تو این سخن جز بقتله اراده نکرده و همیشه دشمن اسلام و مسلمانان بوده و  
بحمد الله که هیچ ضرری با ایشان نتوانستی رسانید بدستیکه ابو بکر را شایسته خلافت و سرور امارت میدانم و هر اوستی  
نمیخواهم بیعت غم با من بر عینش بخورده ام ای مدعی بیعتی باید که درین و ما را هم بگذشتن

و ذکر ماکول و ملبوس حضرت ابو بکر صدیق رضی الله عنه از بیت المال و بیان کتاب  
و قاضی و حاجب و عمال و تعیین نقش حاتم و

و ثبوت پیوسته که چون امر خلافت بروی قرار گرفت روز دیگر صبح متوجه بازار شد تا بر عادت معموله خویش  
تجارت و خرید و فروخت کند عمره و ابو عبیده با او رسیدند و گفتند یا خلیفه رسول الله بچا میروی گفت ب بازار  
گفتم تا چکمی و حال آنکه این زمان والی امر مسلمانان شده مناسب منصب تو نیست که بدستور معمول و تردد ب بازار  
کنی و تجارت نمایی گفت پس با عیال چه کنم گفتند هر جهت فرمائی تا برائی تو چیزی از بیت المال مقرر سازیم صدیق  
بارگشت و با اتفاق سایر صحاب هر روز برای ماکول و ملبوس و عیال وی نیم گوسفند و حویج آن و هر سال آن مقدار که ملبوس  
و عیال آن وی باشد و خادمی مقرر ساختند و روایتی هست که سالی برای وی دو هزار و در نیم یا دو هزار و پانصد یا  
بیشتر مقرر کردند و منزل وی در سنج بود و سنج از منازل بنی النجار است در طرف عوالی مدینه و از آنجا تا مسجد  
بنوی یک میل راه است بعد از بیعت یکاه در آن منزل بسر برد و هر روز سواره به مدینه می آمد و صلوات خسته را بجا می آورد  
مسجد رسول صلی الله علیه و آله و سلم امامت می نمود و بعد از نماز خفتن بجمعه می رفت و گاهی که وی حاضر نشد عمره  
به نیابت وی امامت صحاب تقدیم می رسانید و روزهای جمعه در سنج توقف می نمود تا موسی سر و بجه خویش رنگ می کرد  
و تعطیف و تطهیر می نمود و از آنگاه کسی حضرت تشریف می داد و نماز جمعه می گذارد و گویند منصب قضا را ابو بکر خطاب تقویت

فرمود عثمان بن عفان رضی و زید بن ثابت و عبد الله بن ارمم را کاتب خود ساخت و حاجب وی و مولای وی شد  
 شلیف و عامل بریکه اثاث بن سید و بر طایف عثمان بن ابی العاص و بر صنعا مهاجرین ابی اسیه و بر خضرت زبایون  
 سید و بر خولان علی بن امیه و بر جند معاوی بن جبل و بر بحرین علاء بن انصاری بود و بر خاتم خود این نقش کرد که نعم الله  
 الله و يقول بعضی نقش خاتم او این بود که عبد ذلیل رب علیل

### تذکره مدت خلافت حضرت ابوبکر صدیق رضی

مدت خلافت صدیق بقول اصح دو سال و نیم بوده و بعضی از ائمہ در کتب خود حدیثی روایت کرده اند که دلالت بر صحت  
 این قول میکند و بقول دیگر دو سال و دو ماه و شصت و پنج روز و بقول دیگر دو سال و سه ماه و شصت روز و بقول دیگر  
 ماه بوده و الله اعلم بالصواب

### تذکره امور و فتوحی که در مدت خلافت حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه واقع شد و قصه فساد باطل رده

چون پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم وفات یافت جماعتی از اعراب که ضعیف الاسلام بودند از دین مرتد گشته و غیر  
 زکوة را شکر شدند ابوبکر رضی عنہ عزیمت مقاتله با ایشان جزم کرد و سائر صحابه جسته که عمر خطاب و جواز قتال با ایشان  
 تامل و تردید داشتند چه ایشان قایل بودند بکفر توحید و باقی ارکان اسلام و آخر الامر بر صحابه روشن شد که حق است  
 که ابوبکر رضی عنہ برانست و روایتی آنکه تمام اعراب با وی مرتد گشته بنزد ابوبکر رضی عنہ فرستادند که زکوة از باطرح کن تا متابعت  
 و مطاوعت تو کنیم صحابه گفتند قومی که پیغمبر با ایشان محاربه بنمود از آسمان ملائکه کرام مدد میدادند امر و زوجهی منقطع است  
 انصورت میسر نشود و ترا طاقت مقاومت اعراب نباشد صلحت نیست که بطریق سبیل و محابله با ایشان سلوک کنی  
 چندان که امر اسلام قوت گیرد و صدیق رضی عنہ در جواب گفت قسم بذات رب البریات که اگر عقابی یا عنابی از آنجمله که در زمان  
 حضرت میدادند باز گیرند هر آینه که با ایشان بشمشیر مقاتله نمایم و اگر آن مقدار را تمام از صدیق رضی عنہ و ران امر واقع نمیشد ظلم  
 کلی در ارکان اسلام پدید می آمد و این عمل ابوبکر رضی عنہ است که عمر رضی عنہ میگفت آرزو میبرم که تمام اعمال خیر من مقابل عمل یکروز  
 عمل کیش ابوبکر رضی عنہ یعنی شب غار بودی و آنکه او شرح صدیق رضی عنہ گفته اند **ب** خلافت چو دست بیرون کرد و در راه  
 اهل رده پر خون کرد و کمال فتاده را بسپای آورد و ملت رفته باز جای آورد و چون خدا تو هست شد ز کافه و نماز و هم  
 آورد و چنان از باز به برگرفت و بقوت ایقان و شرک و شک از روی چه ایمان به آورد و اند که حجتی از اعراب مانند بنوب  
 و غیر هم که در نواحی مدینه متوطن بودند مرتد شدند و بان گفتاگر و قصد غارت مدینه نمودند و چند روز از اهل بخارا حجتی

تذکره امور و فتوحی که در مدت خلافت حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه واقع شد و قصه فساد باطل رده

داوند حضرت ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه جمعی را که از لشکر اسامه شریف نموده بودند مکمل مسلح ساخته از مدینه بیرون فرستاد و در وقت صبح تا خیر بر اعراب تاختن آوردند و سپاه ایشان از ایشان ساختند و جمعی را بکشتند و طایفه را اسیر کردند و بقیه را باقی شهر فرستادند و اهل اسلام و عقب ایشان تا موضع ذوالقصر رفتند بالنسبت خوف بر سائر اعراب استیلا شد و بعضی از ایشان با سلام معاودت نمودند و غنیمت بسیار بدست مسلمانان افتاد و صدیق رضی الله تعالی عنه از این قضاعه آورد و بنوعی ساخته تخمیه لشکر فرمود و در آن را تعیین نمود تا هر یک بر سر قومی از مرتدین روند و گویند بعد از وفات حضرت دوازده طایفه از عرب جهت حب مال و منع از زکوة شیوه ارتداد پیش گرفتند و تمام ده طایفه در زمان خلافت حضرت ابوبکر صدیق کفایت شد و کار و طایفه دیگر را عمر کنی ساخت القصد ابوبکر رضی الله عنه خالد و لید را بی بی اسد بر سر طلیح که دعوی نبوت میکرد فرستاد و خالد چون ظفر بران قوم یافت پفرموده ابوبکر هم از اینجا متوجه یامه شد بجهت سیر که از اب و شرح این دو قصه در مقصده اول از کتاب ذکر وقایع سال یازدهم از هجرت مذکور شد

### تذکره قصه مثل مالک بن نویره

در باب سیر و اصحاب تواریخ آمده اند که چون خالد را از هم طلیح فرستاد حاصل کرد و پفرموده صدیق رضی الله عنه موضع بطاح شد و مالک بن نویره را که از قبیل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم منصب داشت آن ناحیه را خد صدقات بنی یمن و یمن و یمن از شد و عرب ترودی و اسلام پیدا شده بود و چون خالد بنو احی بطاح نزول کرد و لشکر خود را متفرق ساخت تا معلوم کند که شعار اذان و اقامت در میان آن جمع هست یا نه و گویند از جمله صحابه و صحابا که صدیق بر آنکه بر سر جماعت هر یک از سال سیر این بود که چون بسیاحت قومی نزول کنید شما سنت اذان و اقامت به جای آرید اگر انقوم در آن امر متابعت شما کنند تعرض ایشان عینا بده آفات کنید و اگر اجابت باسلام کنند بپیش از ایشان اگر اقرار بکوه کنند اسلام را از ایشان قبول کنید و اگر ابا نمایند غارت کنید القصد لشکر خالد رفتند و طایفه از بنی ثعلبه بن یمن و اسیر ساخته نزد خالد آوردند و مالک بن نویره در آن میان بود و اصحاب خالد و ابابک بنجماعت و غیره گشتند بعضی گفتند اذان و اقامت در میان ایشان سمع شد و نماز گزار و نزد ابوقتاوه انصاری از آنجمله بود و جمعی از اعراب به خلاف این گواهی دادند خالد فرمود تا اسیران را نگاه دارند و شبی از شبها بغایت سر و بود و سنا ویر گفت تا اندک در راه اسیران کم و مقصود خالد آن بود که اسیران را گرم نگاه دارد و لیکن آن عبارت را قبیله بنی کنانه کنایت از قتل میداشتند و چون محاطت اسیران مینمودند کلام منادیرا حل بر معنی کنایه کرده مالک را بقتل رسانیدند و غوغای عظیم و لشکر خالد قتل و قتل آنکه چون مالک را به نزد خالد آوردند و در انشای مخاطبات مالک گفت گمان من برم صاحب شمار آنکه بگویند گفت و مقصود او از صاحب شما حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بود خالد گفت یا خدا و الله آنحضرت را صاحب شما

نمی شمردی و آن عبارت از مالک برادر دادا و حمل نموده فرمود تا ویرا مقتول ساختند و گویند مالک راز و جبه بود که او را هم تمیم  
 بنیت الممتل می گفتند و از حمل نساز زمان خود بود و چون مالک را نشانند که گردن دهند و جبه وی را سر سیمه و روی کشاوه  
 آمد و خود را بر بالای مالک انداخت مالک گفت دو شوازه نزد من به تحقیق که مرا تو کشتی ابو قتاده انصاری از لشکر خالد بن ولید  
 سوگند یاد کرد که هرگز بالشکر که در تحت لوا می خالد باشد سیر نماید و متوجه مدینه نشد و در مجلس صدیق صورت واقعه مالک  
 را عرض ساخت و از خالد شکایت نمود و گفت سخن مرا نشنید و شهادت اعراب که مقصود ایشان اخذ غنائم بود و عقیبا  
 کرد و گویند برادر مالک هم بن نوریه نیز مدینه آمد و صورت واقعه را بعرض صدیق رض رسانید و طلب خون برادر و التماس  
 رد سپایای خویش کرد و عمر خطاب رضی الله عنه مقرر آمد و اسعاد نموده بآب و بکره گفت ثم شیر خالد بر اهل اسلام کشیده شد  
 اگر این سخن مطابق واقع باشد او را بقصاص باید رسانید و روایتی آنکه چون عمر رض مبالغه در آن باب از حد گذرانید صدیق  
 گفت شاید که خالد را درین قضیه تاویلی روی داده باشد و او را در آن تاویلی خطائی افتاده آید عمر بنان خود را در شان  
 او نگاه دارد که رسول صلی الله علیه و آله و سلم و بر اسیدف الله خوانده و ثم شیر مکیه خدای تعالی بر کافران کشیده باشد من او را  
 در خلافت نکنم و بنجالد نامه نوشت که لشکر را در همان موضع بگزار و خود تنه بآید و چون نامه بنجالد رسید فی الحال بنجالد  
 لکام حجازه سوار و فرود آمد و بنجالد از راه بسجده نبوی رفت و باعانت و هم لای بلال در خلوت مجلس صدیق  
 در آمده صورت واقعه مالک و عمر بن خود در آن قضیه معروض گردانید و ابوبکر رضی الله عنه ویرا معذور داشت و او را از  
 همان محل رخصت مراجعت داد و امری فرمود که چون بالشکر وصول یابد ساختگی نماید و متوجه بجانب یامه گشته بحرب  
 سیله که کتاب بعکرم بن ابی جهل ملحق شود و صدیق رض فرمود و ابوبیب مالک را از بیت المال بدادند و سپا با قوم مالک  
 تسلیم بر آوردی کردند و از جمله ابیات که تمیم در مرثیه بر او گفته بود نیست و گفتا کنانی جذیه حقیقه من الدهر حقه  
 قیل بن تصیده فاما انظر فخر کانی و مالکاه بطول اجتماع لم یثبت معاً

### ذکر ارتداد اهل بحرین و خبر علام بن الخضر رضی الله تعالی عنه

آورده اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم علام بن الخضر را بر رسم رسالت بجانب بحرین به نزد سندی بن سادی فرستاد  
 چنانچه در مقصد اول از کتاب گذشت منذر اهل بحرین دولت اسلام یافتند و علام بن الخضر هم به ملازمت  
 حضرت سعادت نموده خبر اسلام اهل بحرین رسانید و در سال دهم آنسرو چون عمال جهت اخذ صدقات و جمع  
 زکوة باطراف و قبایل میفرستاد علام بن الخضر را بان جهت به بحرین و رساند و در میان اهل بحرین بود که حضرت  
 مدفون در رسید و بعد از آن بانکه زمانی منذر نیز فوت شد اهل بحرین و قبیلہ بر سیه حمله ازین مرتبه شدند و سیه  
 و اسیه خود را بر آن و اسیه گرفتار ساختند و گفتند اگر محمد را مرتبه رسالت از خداوند تعالی بودی بایستی که موت ویرا در



بی زو آب حیران و با خط آب مانند و غنچه و المی با ایشان راه یافت که شدت آنرا جز خداوند تعالی کسی نمی دانست و بیکبار همه دل ز حیات برگرفتند و یکدیگر را در دل عسکر کردند و گریه و زاری می نمودند و ملائکة الخضر می ایشان را طلبید و گفت این چه اندوه و خطره است که بشماره یافته ایشان بعضی بضمون این منظومه متکلم شدند **س** بیدلی بهر کردی روزی باشد و گریه می رود و یار بر هم دل می رود جان می رود گفتند ای امیر چگونه غم مخوریم و حال آنکه قصه ما بجای رسیده و انجا رسیده که اگر بغیر از سیم هنوز آفتاب بافق مغرب رسیده باشد که آفتاب عمر ما مغرب فنا فرورود **س** کس آیه خیر ز آه جانسوز دلم و روز واقعه قیامت افزون دلم و ز خپانم که بغیر از سیم و فرای قیامت است امروز دلم و علاه از آنجا که علوه است و سمنیت و صدق توکل او بود ایشان را دل داری نموده گفت غم مخورید و اندوه ببرید که شما اهل اسلام آمدید و قدم در راه رضای حق سجانه و جهاد و غزای اعدای دین در آورده اید و انصار الله اید و ارباب طاعت عظیم و حرمت قدیم او باشید که شمارا مخدول و محزون نگرداند و عنقریب فتح فرستد و مقصود رساند **س** عسکریت نیست فیها مقیمه و یکن لسانها ز جوار و مخرج **س** آخرین در دمر انوبت دران آید و آخرین تیره شب هجر سپایان کیده باشند این بخت من از خواب در آید بحری و روز آخر نظرم بر رخ جانان آید و فی الجمله از سخنان ملا ایشان را تشکیکی و تشکی حاصل شد و انشب بهر نوع که بود پروزا آوردند و چون نماز صبح گزارند ملا دست بدعا بردارند و از آن نیز بوقت او دست مبارک داشتند و ترافع و تضرع و نیاز بخداوند انای را از رفع نمودند ناگاه در میان گشتیان از دور آنکس چشم ایشان را محاکم و پس شب آب روان شدند تا رسیدند به غدیری پر آب صافی شکر حق بجا آورده آب آشامیدند و وضو و غسل بتقدیم رسانیدند و روز سه روز از ارتفاع نیافته بود که شتران رسیده از هر چهار طرف اقبال نمودند آری **س** چو آید بپوش تواند کشید و چو برگشت ز بخیر پا بگسلید و هر یک ز اهل لشکر شتر خود را بسلامت گرفته سیراب گردانیدند و از آن موضع کوچ کردند آورده اند که ابوهریره رضی الله عنہ و وی از آنجمله بود که ابو بکر صدیق رضی الله عنہ همراه ملائکة الخضر می گردانیده بود ابوهریره با منجاب بن راشد که یکی از لشکر ملا بود گفت هیچ سیدانی موضع آب را منجاب گفت آری ابوهریره رفت گفت با من بیامر اطلب آب را سانی پس با هم بازگشتند تا موضع آب رسیدند غدیری دیدند که یک قطره آب دران نبود پس منجاب بپوش گفت اگر غدیری نیز درین موضع نبودی ترا خبر داری که دم که موضع آب نیست چه من بسیار باین محل رسیده ام و قبل ازین روز هرگز در اینجا آب ندیده ام و نشان آب درین محل از هیچکس شنیده ام و یک قطره آب پر لب غدیر بود ابوهریره گفت آری راست میگوئی و الله که این همان موضع است که آب اینجا آشامیدیم در واکب در واصل خود را سیراب گردانیدیم و این قطره منست که مقصد آب را کرده و اینجا مانده بودیم ما بآن نشان موضع آب را باز شناسیم و مقصود من این بود که معلوم کنم که این آب مثل منی بود که برای قوم موسی علیه السلام از آسمان می آمد یا او از برای سبیل اتفاق ریزان شده بود و اکنون معلوم شد که از جمله من بوده و باین جهت با تو باز گشتم تا این حال برین شکست شود پس شکر حق بتقدیم رسانیدند و لشکر محقق شدند و خبر آن که هست در نواحی بحرین فاش شد و بآن و اطراف بسیاری از مرتدین بدین

سے سروراز میں آتے ہیں کہ ان کے مطابق سوویٹکلیں پہلے ہی اپنی اس سربل از سر پیدائش کو ختم کر چکی ہیں۔

رجع کردند چون لشکر خود را میجوئید علامه بن الخضر می قاصدی بنزد اهل حصار فرستاد و ایشانرا از آمدن خویش با لشکر و ایشانرا  
اعلام نمود و خود نشو و نشد و خبر بدست قاصد علا ز فرستادند که کثرت اعدا بمرتبه نیست که مقاومت با ایشان بجا نیست مشکل است  
چاره آنست که بخت بر سر ایشان بشنود آرد و مدار از ایشان بر آرد علا تصویب این رای نمود و ایشان را خبر داد گردانید  
که میباید باشد که چون وی بشنود آرد ایشان نیز از حصار بیرون آیند و با اتفاق جمیع اعدا بر ایشان سازند و علا بن الخضر می  
جاسوسی با لشکر دشمن فرستاده بوده که اخبار ایشان را بیکو تفحص نماید چنانچه فرصت بود چون ایشانرا غافل با بد لشکر اسلام را  
واقع گردانید و از بیابان جاسوس رسید و خبر رسانید که کفار مست و غافل و از آمدن ایشان بیخبر و از اهل اندیش لشکر اسلام بقتل  
در زمان ساختگی گروهی دشمن بشنود آرد و مدار از ایشان بر آرد و بسیاری از ایشان مقتول و جمعی سلسل و محلول گشتند  
و اکثر کفار بطریق فرار سلوک داشته خود را بحد آرم رسانیدند و در آنجا متحصن شدند و اسوال و غنائم کثیره بدست مسلمانان  
افتاد و علا بن الخضر می با اهل اسلام که در حصار جواما محاصر بودند ملاقات کرد و ایشانرا اولاداری نمود و گفت امیدوار باشید  
که شمارا از حبیل و ثواب جزیل در ازای این مشقت و تعب و در زمان محاصر و کشید و اندک مهتر است و این جهاد که از شما بگذرد و این  
واقع شد حکم غزوه بدر و احد و احزاب و حنین دارد و کبار اصحاب و حضور حضرت رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم  
نموده بودند و بعد از ترغیب ایشان بجهاد و تحریر اهل کفر و عناد با التماس یکی از روسا و عجمه اقلیس بجا بابت  
جزیره داری که مستقر جمیع اهل کفر و ارتداد و آوا می گروپی از اعدا و عجمه اقلیس بود در وان و در وان شدند و چون بنواحی  
داین رسیدند آبی در میان بود که از آن میبایست گذشت و بداین رسید و از آب تاسو منع داین یکشنبه روز سافت بود اهل  
جزیره کشتیهها را کشیده بودند و بی کشتی از آب گذشتن کشتی بختن نیز در انولا متعذر بود و علا بن الخضر می با اهل لشکر اولاداری و گفت  
آن امرت و کرامت که در آن رگستان حق تعالی بشما نمود برای آن بود که تا بدان اعتبار گیرید و از دریاست رسید پس باید که بکل تمام  
و تقویض با نظام درین آب و آید و توجه دشمنان دین شود که طفر و نصرت شما خواهد بود و غم محو یار که حق فریاد و غمخواران  
یار کار افتاده را یاری هم از یاران رسیده قوم جمله اجابت نموده چون باد زمان قدم در آب نهادند و اهل خیل و آب خود را تمام در آب دآوردند  
و این الخضر می باز آغاز تصرع و دعائود و قوم نیز سوختند کردند و از جمله و عامی ایشان و از روزی نقد و نظر رسید و یا حم الا حین یا کریم  
یا حلیم یا احد یا حی یا قیوم یا لا اله الا انت یا ربنا این میگفتند تا از آن آب بسلامت بگذشتند و بقدت خود بودند تعالی و گویند حق جل و  
آب آن دریا چه را بمرتبه کم گردانید که انخفاف اهل ایشان تمام منور نبود و اعدا از عبور و مرور ایشان خبردار شده و خارج از میان گشته  
و بعد التلافی قتال شدید و حرب عظیم میان ایشان واقع شد و نظم بابر اندام و خروش سواران و گرانیدن گران و گران و سواران  
نصرو برداشتند و سناها بابر اندام فرستادند و زمین سرسبز گشته و آتش شده و بالاله برز عفران گشته شده و سواران سپاهان زمین  
خون بنعل شده پای فیلان گرد آب لعل و مسلمانان طفر و نصرت و یاری از مشرکان را به تیغ بیدار کردند و گران شدند  
روایتی آنکه از مردان بالغ ایشان کسی غیر مقتول نماند و در آری و کتاسی ایشان برده و اسوال و احوال و انتقال ایشان بخت



با تهنیتی که گوشت عکرمه موجب فرسوده شدن و تمثیل شده با اتفاق حذیفه و عرقه بر سرال مهره رفتند و بین القریین کارزار عظیم واقع شد سه برآید چپ و دست گرد سپاه و نزد وی هوا بلند و شن ماه و سبک یک بدیگر برآید و نیتند و چو رود روان خون فرو ریختند و چنانچه نفوس است که در آن معرکه ده هزار کافر مقتول شده بودند و بتوفیق الله تعالی بران قوم ظفر یافتند و کما وافر غنیمت بغایت متکاثر گرفتند و از آنجا بجانب مهره شتافتند و فتح آن دیار نیز نمودند و الحمد لله علی ذلک

## تذکره ارتداد و قبیله کننده و حضرموت

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در اواخر سنین هجرت زیاده بن ابی الدنار را بر حضرموت و عکاشه بن ابی راسک را بر سکول و مهاجر بن ابی اسیمه را بر کنده و صنعایین عامل گردانیده بود و اهل آن دیار چون اخبار ارتداد و قبایل دیگر شنیدند مرتبه گشتند و زیاد لشکری از اهل اسلام در هم آورده خواست که بیغ مرتدین قیام نماید کثرت او بهت آنقوم بمرتبه بود که تقاضای استعذر نمود و بالضروره راه فرار اختیار کرده خود را به مدینه رسانیدند و از کیفیت و احوال حضرت امیر المؤمنین ابو بکر صدیق رضی الله تعالی عنه را اعلام دادند حضرت ابو بکر صدیق رضی الله عنه از اهل بسیار و شاد است بسیار با اعیان مهاجر و انصار چهار هزار مرد و مقاتل را ساختگی نموده همراه زیاد بجانب کنده و حضرموت و یمن فرستاد ایشان بعد از وصول بآن دیار با اهل آنجا حروب بسیار و کارزار بسیار نمودند گاه ظفر می یافتند و گاه شکست می دیدند و تا آنکه میان اهل اسلام و صحابا ارتداد تمام یافت تا آخر الامر بشارت صدیق اکبر رضی الله عنه و مهاجر بن ابی اسیمه بعد از آمدن با اتفاق بر سر انجماعت رفتند و بعد از حربه متعدد و زیاد و زیاده آمد و مسلمانان شصت بن قیس کنده را که یکی از رؤسای آن قبایل بود در حصار بیریم و گویند حصار بحیره گردانیدند و مدتی مدید بر آن گذشت چون قصد محاصره بتطویل آنجا رسید از طرفین بصلح راضی شدند و شصت در حصار را کشود بشرط آنکه اهل اسلام و کس را از اهل حصار که او تعیین نماید مان و دهند و عشره موعوده را جدا ساخت زیاد گفت صلح بران ده کس معین واقع شده و ما بموجب شرط ایشان را مان دادیم اکنون ترا با سایر مردم آن حصار مقتول خواهیم ساخت شصت از اجتماع این جن شرفت گفت شما را گمان نیست که من برای دیگران مان بستانم و خود در عرصه قتل بایستم این امر از عقل بغایت بعید مان بن بلائ عقلی معلوم است و سخنان بسیار ویرین باب واقع شد و آخر قرار بران یافت که حکم این محصله خلیفه رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرماید پس زیاد تمام مردان حصار را که به قصد مرد بودند قتل آورد و الا جمعی سعد و دار شهر ایشان که با شصت سلسل و مقید گردانیده بدینه فرستاد و چون چشم ابو بکر رضی الله عنه بر شصت افتاد فرمود الحمد لله که خدا استعا مرا بر تو دست و او شصت مقتضی اذ ان ذنبت فاعتذر عمل نموده با عذر آورد و در آخر خطاب رخ گفت یا خلیفه رسول الله شصت از دین مرگ گشته انواع فساد از وی در وجود آمد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود من بیل دینه ناکتله سزاوار است که فرمای تا سر او را از بدن به تیغ سیاست بردارند و شصت را سخن آنکه من مسلمانم و از گروه پشیمانم و این بنور پند

که از من بوجود آمده بنابر آنکه او نبوده بلکه بنابر عدم تحمل طاری بوده که آنست تخفاف زیاد و زیادتی و عدم مسالمت و  
نسبت با قوم من جدا و ریشه و حالاً محترم با آنکه بد کرده ام و از آن توبه و استغفار نمودم و خون بهائی خویش بید شدم  
سیکنم که هر آنکه از اهل اسلام که در بلاد من باشد اطلاق نماید و من بجهت اسلام کارهای شایسته کنم **۵** چه صبرم از  
سینه کشیده و چه کنم **۶** بخشم رفتم و باز آمدم به سیکینی **۷** و اگر خلیفه رسول الله بر من منت نهاده و خواهر خود را هم فرود منت ابلی  
تخافه در حال نکاح من و در **۸** از آن طرف نه پذیر و کمال او نقصان **۹** و زین طرف شرف روزگار من باشد **۱۰** و  
میدارم که من و اما و بنایا ششم **۱۱** معتذر از شمت نزد علم صدیق مستحسن و قبول افتاد **۱۲** اذاعتذر از بانی محال  
کله **۱۳** و کمال اهل بیت **۱۴** و بنا بر قضیه مرضیه پس من عاوده الکرام سرعه الانتقام ساعتی نیکستامل فرمود  
و بعد از آنکه بوجوب آیه کریمه و یعقوب و یوسف و حدیث صحیح از املکت قاصح و آنکه گفته اند **۱۵** در عفو و تسبیت که در انتقام  
نیست **۱۶** اجر عفو را بر لذت استغفار انتقام ایثار فرموده حکم کرد تا بندگان وی و سایر اصحاب کنده برداشتند و خواهر را  
چنانچه در مقدمه این دفتر اشارت به آن گذشت با او عقد بست **۱۷** زود لایب چرخ آن کسان است آب **۱۸** که آسان  
نیارند بر خون شتاب **۱۹** و چون زبون گرد و حسان کنند به قدرت جو اندوی جان کنند **۲۰** چه مجرم بزاری شود و عذر خود  
بر حمت کشند **۲۱** بر گناه **۲۲** که کم کن چو دست تو بالاتر است **۲۳** که بخشایش از خشم زیبا تر است **۲۴** و یا مرزش مجرمان کن شمار  
که رسیداری یا مرز گار **۲۵** نقل است که در ازام فرود چند پسر حامل شد محمد و اسماعیل و احمق و جعد و بواسطه این حیات  
اشعت به نزد صدیق رضی الله عنه تمام نیت و در مدینه اقامت نمود و در زمان خلافت عمر بن خطاب بجا نیت یافت و

## تذکره بیعت نمودن علی مرتضی با ابوبکر صدیق رضی الله عنهما

بصحت پیوسته که تا فاطمه زهرا علیها السجده و انور عنوان و حیات بود علی رضی الله عنه با ابوبکر صدیق رضی الله عنه بیعت کرد و چون  
فاطمه بدار بقار حلت نمود علی نیز و یک ابوبکر کس فرستاد و از وی استماع نمود که فرمود او حیدر انجاری نوی تشریف آورد تا بشان  
مسکانه نماید ابوبکر قبول نمود و در آن زمان سوجه خانه علی مرتضی گشت و بعد از ملاقات علی مرتضی بعد از حمد و ثنای خداوند  
و در روز چهارم محمد صلی الله علیه و آله و سلم تفصیلت ابی المومنین ابوبکر صدیق را بیان فرمود و عذر خود را و تاخیر بیعت  
را ضح ساخت و گفت تحمل من در امر بیعت با تونه از روی حسد بود بلکه برائی آن واقع شده که تو با ما و آن باب هیچ شاد  
نه نمودی و اعتباری از ما نگرفتی و حال آنکه ما بواسطه قربت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در آن مرد علی و بیعتی بود و  
فرع سخنان رفیق آمیز و کلمات صلیح انگیز میگفت و خیر صلی الله علیه و آله و سلم را بپای میفرمود تا شک از چشمان ابی المومنین  
ابوبکر صدیق رضی الله عنه روان شدند و بگذشتند و آمد و گفت بخدای که نفس من بید قدرت اوست که پیشین کمال رسول  
صلی الله علیه و آله و سلم و بگوئی کردن ایشان حب است زبون از پیشین و نیکوئی کردن با قارب خویش بود و عذر و عیال بقده

در باب اسرار فک از وی با فاطمه زهرا رضی الله عنهما واقع شده بود بیان فرمود از نگاه علی گفت نماز پیشین مسجد خواهم آمد  
تا بعد از او نماز سلسله ساجد را با تو استحکام دهم چون امیر المومنین ابو بکر صدیق رضی الله عنهما پیشین گذار و بر منبر برآمد و بعد از  
حمد و ثناء و تشنه و درود و غیره صلی الله علیه و آله و سلم فصل و شرف علی تقداد فرمود و عذر او را و تحلف از بیعت نکرد و در  
وران امر معذور داشت پس استغفار کرد و فرمود آمد و بعد از آن علی بر منبر برآمد و خطبه شمل بر محمد و ثناء و تشنه و درود بخواند و عظیم  
ابو بکر نمود و عذر خود را چنانچه ابو بکر گفته بود باز علی سلام الناس اعاده فرمود و با ابو بکر بیعت کرد و مسلمانان بغایت خوشوق  
شدند و علی را تحسین و دعا کردند و در بعضی از کتب تواریخ است که بیعت امیر المومنین علی با ابو بکر بعد از هفتاد و شبانه روز  
از وفات فاطمه زهرا علیه التحیه و الثناء واقع شد و الله اعلم

## تذکره جمع کردن قرآن مجید و عهد حضرت ابو بکر صدیق رضی الله عنه و سبب آن

تبیوت پیوسته که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا نقل فرمود قرآن مجموعاً و در یک محل مکنون نبود و چه نسخ بعضی  
از احکام تلاوت بعضی از آیات آن مترتب بود بلکه اکثر کس از اصحاب چیزی از روایات قرآن متفرقه مکتوب یا محفوظ  
داشتند و جمع معهود و حافظه جمیع قرآن بودند و چون نزول وحی بوفات آنحضرت منقضی شد حق تعالی خلقی را از پیغمبر  
رضی الله عنه علم ساخت بحجج و ترتیب سوره و آیات قرآن چنانچه از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم معلوم فرموده بودند تا مقتضی  
آیه کریمه انما ننزل الکریمه لعلکم تتقون و عده صادق بضمایح حفظ قرآن برین است برقرار سید و ابتهای آن امر  
خیطر و زمان خلافت امیر المومنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه بدلائل و حجتی عمر فاروق رضی الله عنه واقع شد چنانکه منقولست از  
علی مرتضی کرم الله وجهه که گفت اعظم الناس فی المصاحف اجرا ابو بکر رحمه الله علی ابو بکر هو اول من جمع کتاب  
الله و گویند باعث برین امر آن بود که عمر بن خطاب رضی الله عنه از قرار صحابه استفسار آیتی بنمید و اکثر ایشان گفتند آن آیت  
نزد فلان مرد بود از صحابه که در جنگ یا مکه شهادت گشت عمر گفت انما الله یسئل منکم الایمان و البکر آمد و کیفیت واقعه را انکار کرد و گفت  
ای من تقاضای آن میکند که بفرمای تا قرآن را جمع کنند ابو بکر رضی الله عنه ابانمود و گفت چگینه مقصدی امری شوم که رسول  
صلی الله علیه و آله و سلم بآن قیام نموده و نفرموده و عمر بن خطاب را ملایم و صحنه بر عهد حق روشن ساخت که خیر و درست و خیر  
سیانده و اصلاح نمود که ابو بکر رضی الله عنه بآن راضی شد و برای رضی عمر بن خطاب گشت از نگاه زید بن ثابت انصاریر اطلبید تا امر کردند  
بجمع قرآن وی اول الامر از آن کار استغفار جست و آخر بهای العزیزی الزام کرده قبول نمود و پس عمر رضی الله عنه و جمیع اصحاب  
بر خواست گفت هر کس که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چیزی از قرآن تلقی کرده باید که آنرا بسازد و صحابه در  
زمان حیات آنحضرت آیات قرآنی را بر پوستها و شانه ها و بونی یا و باره های چوب و سنگهای تنگ و ظروف  
که از سفال ساخته بودند یعنی نوشتند قرآن را از همه آنها در صحف جمع کردند و هر کس که آیهی حق را از وی شنید

تا و گواه بان گواهی نمیدادند در وقتی آنکه ابو بکر رضی الله عنه با عرضی الله عنه گفت بر در مسجد رسول صلی الله علیه و آله و سلم بنشینید هر کس که بر چیز سے از قرآن و گواه بیاورد بنویسد تبعیه علیا گفته اند مراد از و گواه حشمت و کسایت است یا و گواه آنکه این مکتوب در حضور حضرت نوشته شده یا و گواه بر آنکه این از جمله جوی است که قرآن بر آن جوهر نازل شده و الله اعلم بالصواب

**ذکر وقایع سال دوم از خلافت حضرت ابو بکر صدیق رضی الله عنه که سال وازوهم است از هجرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم**

آورده اند که چون سال وازوهم از هجرت درآمد بنشین بن حارثه شیبانی که از رؤساء عظمای بنی شیبان بود بنزد ابو بکر صدیق رضی الله عنه آمد و مسلمان شد و بعضی رسانید که کار ملک عجم بضعف و پراشیدگی انجامیده مرا اجازت فرمائی تا لشکری بکوفه و سواد آن بمبار و از حد و آنجا شهره که بگیرم حکومت آن مرا بود ابو بکر رضی الله عنه ویرا با جانب روانه گردانید و گفت لشکری از عجم بآمد تو از سال خواهم نمود پس بنشین بدان حدود متوجه شد و حال آنکه سابقا وی و سایر عرب که در نواحی قبیلہ دی مسکن داشتند اذیت بسیار از لوک عجم کشیده بودند بحکم آنکه مکافات و طبیعت انسان مجبوست برفع و منع ایشان بزحمت و کوفه را عمارت میکرد و با عظمای نواحی اسلام قیام می نمود و آواز شکست و شجاعت و قوت متازعت وی با ابو بکر صدیق رضی الله عنه رسید ویرا خلعت و لوا فرستاد و بر جنگ عجم تحریر نمود و چون دولت مشتی مضاعف گشت دست بکار و تاراج برد و سواد نعم را از مرعی و دیار عجم می راند آن طائفه بضرورت در صدد دفع لشکر مشتی درآمدند چون این خبر ابو بکر رضی الله عنه را استماع افتاد و استصواب مشایر و جاهیر مهاجر و انصار خالد و لید را بیدار داشتی رقم کشید قوی آنکه خالد در آن و لا از حرب مسلم که کذاب ناروغ گشته و بدین آمده بود و جمهور بر آنند که هنوز در حد و نیامده بود که ابو بکر صدیق بایمی نامه نوشت که از همه جا بعراق عرب توجه نمائی که بخاریه با اهل فارس و حیره و کوفه بموضع من شده و بعد از فتح آن دیار عثمان غریت را بجانب آمله معطوف ساز و آنرا نیز بعنایت الفتح نمائی و مکتوب دیگر بنشین بن حارثه بن خالد را بجانب توفیر ستادیم باید که دیر انعطاف با احترام نمائی و با تمام لشکر خود مستقبل وی گردی و در جمیع امور مساعد و معاون و متابع و موافق او باشی پس بموجب اشاره خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خالد لشکر کشید و در حد و سواد کوفه و عراق عرب درآمد قری و بلاد بعنایت محمود دیده و آنوقت حکومت سوادیه این صلوات و حکومت حیره و بقیه بصره بن ذویب طالی تعلق میریشت ایشان هر دو طرف صلاح خالد مقتضای نفس قاطع اصلاح خیر عمل نموده با ایشان صلح کرد بر آنکه هر یک هر سال از آن دو حاکم مبلغی کثیر بادل سلام دهند و اول جزیه که در عراق وضع کردند این جزیه بود و در بعضی از کتب هست که چون خالد در نواحی حیره فرو آمد اهل آنجا در حصون و قلع و حصن متحصن شدند خالد پیای قصر بنی ثعلبه رفت و گفت مردی از عظمای اهل کافرخویش بیرون فرستید تا با وی سخن گفتیم ایشان پیران سال عمرش بسپید و پناه رسیده بود و در سخن گفتن فصیح و سلیس و تغییر تعبیر خواب و شیران از هیچ و بام حشمت بود و بدین ستادند



و موضع مبارک بنو و در آن حج نمیزایست و در حرب لیس چندین از کفار را کشت که جوی از خون روان شد و خبر فتح و غنائم  
 نزد ابو بکر صدیق رضی الله عنه ارسال نمود صدیق بنه و مدح دی فرمود و عجز الناس ان یلحدن مثل خالد و حبه حصن و گیرانند انبا  
 رعین القم و دوسته ابجد مل فتح نمود و درین فرصت کسری اردشیر فوت شد و اختلالی کلی باحوال عجم راه یافت خالد با ایشان  
 نامه نوشت مضمون نامه آنکه بسم الله الرحمن الرحیم از خالد نوشته میشود و پادشاه عجم کسر ابابعد از لشکر و سپاهس مرا بخدا را که حج  
 شمار متصرف ساخت و سعادت بخت شمارا بشقاوت مبدل گردانید و شوکت شمارا بشکست اسلام آرید تا باسلامت  
 بمانید و الا جزیه قبول کنید و اگر هیچ کدام ازین دو امر بکائی نیارید لشکری بر شما آرم که موت را چنان دوست دارند که شمار زندگانی را  
 چون مکتوب با ایشان رسید عظیم متاثر شدند و نزلی تمام یافت و مع ذلک اظهار جبارت نموده لشکری بعزم حرب خالد  
 ترتیب کردند و درین و لا خالد بابل حصار رخصاب و حص که از حد و دشامست تا خلق آورده بود و السلام والا کرام

### ذکر وقایع سال سیزدهم از هجرت و مرگ حضرت ابو بکر صدیق رضی الله عنه و استلزام بجا نشدن او

آورده اند که چون سال سیزدهم از هجرت درآمد ابو بکر صدیق رضی الله عنه را داعیه حرب روم پیدا شد و بنو نازک داعیه را  
 بر هیچ آفریده اظهار نموده بود که شتر حیل بن حسنہ بن زردوی آمد پرسید که داعیه غزوہ کرو میان داری صدیق رضی الله عنه گفت  
 آری ولیکن تو از کجا معلوم کردی گفت خوابی دیده ام که تعبیرش نیست و خواب خود را بعرض رسانید ابو بکر نه گفت میخواهم که امر  
 و حیثیت را بکنیز کرد و بجانب شام در روم ارسال کنم و تو از آنجمله خواهی بود پس صدیق رنه در مجمع صحابه خطبه بلعینه بخواند و مردم را بجا  
 تحریص کرد و فرمود تا بحجت غزوہ روم ساختگی نمایند پس چهار امیر را تعیین نمود و هر یکی را بامارت ناحیه نامزد کرد و عمر و عاص را  
 بایحیه از راه فلسطین و ابوعبیده را بحمص و زید بن ابی سفیان را بدشق و شتر حیل ابن حسنہ را ببارون مقبره گردانید و ایشان را بجهت  
 و بعدم خیانت و غنیمت نصبت نمود و بر جهاد تحریص کرد و گفت چون همه یکجا جمع شوید امارت عامی لشکر با ابوعبیده تعلق داشته  
 باشد و اگر متصرف باشد هر یک بر قوم خود و بران ناحیه که هست وی تعیین نموده ام امیر بود پس امر امتا قب یکدیگر سپهری را  
 خویش بدارند و گویند مجموع آن لشکر هفت هزار مرد و قاتل بودند عمر و عاص چون فلسطین رسید شنیدند که هر قل از توجیل اسلام  
 خبر یافته تداقی بر لوز خود را بداعیه تدارک مهم ایشان باینها هزار مرد و بقولی بافتاد و هزار مرد به تنبیه خلق که از نواحی فلسطین  
 فرستاده بودند و خود بانظاکیه فته و مجمع لشکر را بعد از آلات حرب شتو لست عمر و عاص مکتوبی با ابو بکر صدیق رنه نوشت  
 از آن حال و بر اعلام داد و طلب بد و نمود ابو بکر رضی الله عنه پس برادر سعد بن ابی وقاص را با شصت هزار سوار بجانب ایشان  
 فرستاد و هر روز عدد تازه متعاقب ارسال میفرمود و در بعضی از کتب هست که از عده پیش از رسیدن سایر امر العبره  
 ملحق شد و هشام برادر عمر در اینجا جمعی از اشراف برسم رسالت بنزد هر قل فرستاد و ازین پیش را بروی عرض کنند و بفرستند  
 و باینواهی که شک هر قل سواره را ندند و او از سنظر کو شک خود را بجاعت میدید و دلش میزدید آن طالع آواز بر آورد و

و گفتند لا اله الا الله محمد رسول الله از بیست صدی ندای این کلمه ای که از نظر و زلزله و آند آوازش آن بسیم افکاهی  
و ادانی رسید هر قل به نزد ایشان کی فرستاد و گفت شمار از سده که بر درگاه بن دین خود را باین مشابه آشکارا کنید اگر بنیادی  
و این بر یارسانید پس مجلس هر قل در آمدند و پدید آمدن از زبانه و باجی مرصع بر سر نهاده ایشان پیش تخت وی ایستادند و  
منقحی گشتند و نه سفره و آوردند و سلام کردند هر قل گفت شمار چه شد که شریعت بحاکمیت بجای نیاید و دید شام گفت بحکمت  
ما اسلام است و آن مخصوص اهل اسلام است هر قل از احکام شریعت محمدی و از کیفیت عبادات و معاملات و آداب  
اخلاق آن پرسید و در آن اثنا گفت پرستین کلمه سیان شما کدام است جواب دادند که لا اله الا الله محمد رسول الله است  
باز گوشک وی در حرکت و اضطراب آمد هر قل گفت این چه کلام است که از آسین قواعد این بنای حکم را در اضطراب آورده  
و العجب که بیست آن کلمه در سنگ و گل اثر میکرد و اما و جان و دل آن سنگین و آن کمتر از سنگ کلج اثر داشت و ذلک فضل الله  
یوتیه من یشاء و نعم باقیل **س** خلیفه قطاع النیامی الحمی الی **س** کثیر و اما الو اصلون قلیل **س** نه هر قاصد بمقصد راه یابد و نه  
طالب بر معینه روی مطلوب **س** معبان در جهان بسیار باشد **س** ولی تا ما که باشد لطف محبوب **س**

## فکر توجه خالد از جانب عراق بطرف شام با ابو بکر صدیق رضی الله عنه فتح بصره و اوجان

آورده اند که چون ابو بکر صدیق رضی الله عنه از توجه هر قل بانطاکیه و جمع کردن او لشکر را جهت محاربه اهل اسلام و قوف بکشت  
مکتوبی بن خالد بن الولید نوشت که لشکر عراق را با شما بگزارد و خود بالشکری که از یار به جانب عراق و عرب برود بودی با بصره  
لمحق شود چون بالیشان می توامیر جماعت اسلام باشی خالد بموجب فرموده میثقه بن حارثه شیبانی را بامارت اهل عراق  
منصب ساخت و خود بالشکریا به متوجه صوب روم شد و در راه بعضی از قلاع و بلاد را غارت کرد و اموال و سبایا بسیار بدست  
و ی افتاد و در موضع قناه بصری با بوعبیده رسید اهل بصری بنا بر کثرت لشکر و تزیین شکست فوج اسلام بر جزیه صلح کردند و  
اول شهری از دیار شام که فتح شد آن بود آنگاه بدو عمر و عاص رفتند و چون خبر بهم رسیدن ایشان در فلسطین بسیم جمع رویان  
خود را از جلق به اجنادین که موضعی است میان روم و بیت حیرت کشیدند و از جانب هر قری جمع گشتند و سپاه روم آمدند مسلمانان نیز  
باجنادین توجه نمودند و در آن موضع متحاله عظیمه بن الظفر بنی واقع شد و در آنجا کشتار افتاد و هزار و بر دایستی دوست و چهل هزار و بر  
سید دوست هزار عدو لشکر اسلام ی و شمش هزار خاندان و مسلمانان یکبار جمله کشته کردند و سبایا و اموال و غنایم  
شعری خبر بنای گشت **س** زگر و سواران هوا بست **س** مرغ و پر و پند و خشنده **س** پود تیغ **س** هوارا تو گفتی همی بر فرخت **س** چو  
الملاس روی زمین را بسخت **س** به بختر اندرون **س** مانگ **س** فیا و خاسته **س** بابر اندرون **س** آتش **س** باد خاست **س** و بجزن الله تعالی و  
نصرت بهوجب آیه کریمه کم من قریة قلایة غلبت قریة کثیرة **س** با و ان الله شکست بر لشکر کفار افتاد و بهریت نمودند  
و مسلمانان تیغ سید رخ خون کفار پر خوار بر زمین او بار میر نختند چنانکه نویی در سپاه روم در مصر که محاربه سبایا و کشتار

اقتصاد سواى آنچه در حین فترت شغل گشته بودند و گر نه بیگانگان آن طایفه با یکبار و قیساریه و عشق رسیدند و قو در او حصار را  
 متحصن ساختند و قیمت بسیار از سپهرای زرین و خودهای عاری و زره و داودی و اسبان باوایی و سر پندهای کلف  
 و نقود و طلا مسکوک و غیر مسکوک چندان که از حساب بیرون بود بپشت مسلمانان اقتصاد نه سرایه چندان در آمدند  
 که در یابد آنرا و منتهی شمار هزار کالاهای مردم چهارپای به بقدر سه فرسنگ پر گشت جای به خالد خبر آن فتح را بدست عبد الله  
 جمعی نیز ابوبکر صدیق را فرستاد و بی آن فتح و ظفر بغایت شادمان شد و مهاجر و انصار سرست تمام نمودند و شعر او مداح  
 در آن باب قصاید مدحیه گفتند و در پیران منشاءات و پذیرد فتح نامهای بی نظیر نوشتند و در آن واقعه از کبار صحابه ابان بن  
 بن العاص سلمه بن هشام مخزومی و نسیم بن النعمان و هشام بن العاص سیهی و غیر هم شمشیر شدند مشقوست که خالد بعد از این  
 بجانب دمشق روان شد تا رسید بدیری که آنرا الکونن ویر خالد میگونیند و از آنجا تا دمشق از باب شرقی یک میل راه است آنجا  
 منزل ساخت و ابوبکر صدیق و در باب جابیه و نیز بدین ابی سفیان در باب دیگر نزول کردند و دمشق را در میان گرفتند و حصار دادند  
 و بدین اثنا خبر رسید که بخت هزار مرد جنگی از طرف روم بدو اهل دمشق رسیدند و موضع مرجع الصفر منزل گرفتند خالد را بپشت  
 مقابله بمقابل ایشان کشید و آن طایفه محاربه نمود و هرگز نیست و او و در محاربه قتال با قصد مراد کفار و در حین فترت بپشت  
 مقدار گشته شد و این قصه قبل از وفات حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه چهار روز واقع شد و خالد بلا بطاهر و شوق آمد و شد  
 اعلم بالصواب و الله اعلم بالصواب

غوث غر شانه متفصل و متحصص است و بضمون خیر معتبر تا منصرف و نوز قون بضعفا لکم عمل نمود و از میان آن هزار مرد  
 مردان فخر ای مباح و انصار که شرف شهود و حضور و معرکه بدر یافته بودند جدا گوانید آری **س** که آنکه استقامت بدویش برده  
 اگر بفریدن زدویش برده و با ایشان گفت مطلوب من از شما محاربه نیست بلکه توجه است به نگاه حق تعالی و آنکه دعا و دعا  
 نماید و در نگاه او تا بفریاد و مارسد و مقصود خال ازین امور اظهار این معنی بود که اعتماد و التماس و الطاف خداوند است بجهان و  
 تعالی نه بشیاعت و ولادری و کثرت لشکر و شد و من قال **س** کار تو از خدای بکشاید و بنی اگر خلق هیچ آید و جز بدگاه  
 او پناه مساز و خلق را هیچ تکیه گاه مساز و کاین همه تکیه جایها پس است و تکیه که محبت خدای است و درین اثنا قاصدی  
 از مدینه رسید مسلمانان چون ویرا دیدند اخبار مدینه گفتند خبر است تا بنزد خالد آمد و سر در گوش دی نهادند  
 ابو بکر صدیق رضی الله عنه وفات یافت خالد را خود اندیشید که اگر آن خیر را فاش کند نهیمت مسلمانان افتد پس قاصد را بر سر جمع آورد  
 ابو بکر رضی الله عنه پرسید وی مردی از یک بود مقصود خال متفطن گشته گفت بهتر است و در او از ده هزار مرد و شافری ستاده  
 عنقریب میرسد مسلمانان را قوتی و سرتی پیدا شد و خالد قاصد را در پهلوی خود برداشت و آهسته از وی پرسید که خلافت  
 بعد از ابو بکر را بر چه قرار یافت گفت بر عمر خطاب رضی الله عنه خال گفت پس من از امارت معزول شدم گفت آری پرسید که  
 امارت این لشکر که تفویض شود گفت با ابوعبیده خال گفت بسیار خوب رفتی کاین خیر بر سر جمع گفتی القصد خالد بنجد تا لید  
 گفت خدایا تو واقعی که من این جهان و برای خلق و طلب سبیل و غرت دنیا و خوشنودی ابو بکر را کرده ام بلکه خاصه برای منای خود  
 آنگاه با جمعی از دلاوران و سواران از قاصد لشکر برداشتم حمله کرد و عمرو و حاصل از زمین و زمین ابلی سفیان از میسر و وفات یافت  
 و در آن روز چند نوبت شکست بر سر که یک از فریقین می افتاد و باز بصلح می آمدند **س** خروش سواران و آواز کوس و چو  
 تیرگون شد زمین آلود و داده خروش آمد و در گیر و هوا شد و دم گرس از زیر تیر و تا آخر الامر بقیه الاسلام لعل و لایع  
 یاج نصرت الهی از صوب الطواف نامتناهی و زمین گرفت و لشکر اسلام یکبار حمله بردند کفار و صفوف ایشان را بر زمین  
 و در اردوی ایشان را اندر و در میان رو بگرز آوردند و مسلمانان از عقب روان شدند و تا شب از ایشان میگشتند و چنانچه  
 گویند و در یک قریب صد و بیست هزار کافر مقتول و از اهل اسلام سه هزار مرد و شمشیر شده بودند و بسیار مجروح گشتند  
 و آورده اند که سی هزار خرگاه و سیادسی هزار سر ایر و ده مکلف و نقد و جواهر و افره و اتمش و استغنه مشکاثره در آن لشکر غنیمت  
 مسلمانان شد **س** زنگاه رومی کران تا کران به زمین شد و با غنیمت گران به نرسیداری خیرت و سپ و شتر و دل و  
 دیده و مفلسان گشت بر کسی که بکنیه قفائی نهشت به نهانخانه بی متاعی نهشت و زکریا و کتان و خرو و حریر و زکافور و  
 عنبر و مشک و عبیر و گرانایه های ز غایت بودن به بدیدار زیبا بقیمت فزون به ذره توده بر توده بکنج و نظایف بخرمن  
 جواهر بزمین خالد فرمود تا غنایم را جمع کردند و چون وقت شمس گشت ابوعبیده را بخواند و او را از فوت ابو بکر صدیق  
 رضی الله عنه خلافت حضرت عمر رضی الله عنه و عزل خود و نصبی بامارت لشکر اسلام اعلام نمود و مارا لشکر را ازین معنی خبر داد و گردانید و گفت شما

الکون و اطاعت ابوعبیده و تقصیر ننماید که من نیز در اطاعت اویم چون مردم خبر وفات ابوبکر را بشنیدند بسیار بگریختند و خالد را در عاکر و غنم گفتند ایها الامیر چرا که الشیخ الاسلام را گرامی کردی اگر این خبر کسی دیگر شنیدی این حرب را تمام کن و دشمن بر ما طفرایمی پس فرستاده حمز خطاب رضی الله عنه نامه بیرون آورد و بدست ابوعبیده و دو مضمون آنکه خداوند که ابوبکر را بر این جهان برود و او را خلافت و امارت مسلمانان را بر من موقوف فرمود و مرا همه غم مسلمانان است خالد مرویت کرد مالک بن نویره را گشت و دروغ هم گفت امارت مسلمانان را بر چنین کس مسلم نتوان داشت مگر آنکه علی ملاء الناس بدو رخ خود اعتراف نماید و اقرار کند که من مالک بن نویره را گشتم و او مسلمان بود اگر چنین کند بحال خود امیر باشد و اگر چنین نکند او مغرول ساخته و ابوعبیده را بجای وی نصب کردم باید که حساب بیت المال از وی بطلبید و از آن عمره از خمس بخایم و غیره هر چه بروی باقی بود بگیر عید بعد از آن تمام مانی پیدا و را دو نیمه کنید یک نیمه برای بیت المال ضبط نماید و نیمه دیگر باید و گزارد پس ابوعبیده روی با خالد کرد و گفت مصالحت چه می بینی و ازین دو امر کدام یک اختیار میکنی خال گفت مرا شب محبت ده ابوعبیده گفت نیکو باشد پس خالد خواهری داشت عاقله و ذات رامی فاطمه نام با وی مشورت کرد و وی خالد را بآن ولایت نمود که امارت را تسلیم ابوعبیده کند و نیمه مال خود بدی که در اختیار شوق دیگر فاطمه جان هست و روز دیگر حساب مال خود کرد و نصف آنرا تسلیم ابوعبیده نمود و بقیه را در نیم بود و همچنین پوشیده ماند که کلام اهل سیر و تواریخ درین حرب که مذکور شد مختلف و مضطرب واقع شده بعضی حرب اجنادین را بر حرب بیروک مقدم میدانند کرده و گویند بر عکس این رفته اند و جمعی آنها را یکی داشته و طایفه هر یک از آن دو را و اهل خلافت عمر رضی الله عنه آورده اند و آنچه اقرب بصواب نمود درین کتاب مذکور شد و الله اعلم بحقیقت الامر

### توکر حال مثنی بن حارثه شیبانی در عراق

نقلاست که چون خالد از سواد عراق حرب بناجیه شام توجه نمود و حکومت آن دیار را بموجب فرموده ابوبکر و مثنی بن حارثه شیبانی موقوف ساخت احتمال بحال سلاطین عجم راه یافت و هر چند روز سلطنت یکی از ایشان منتقل می شد تا شهر یاربین آرد و شیر که از نسل شاپور بود پادشاه گشت شخصی را از شجاعان عجم که هر مزاجا و نام داشت با شمشیر و دیاق نموده و فیل بسیار همراه کرده و بر سر مثنی فرستاد مثنی چون ازین صحنه و قوت یافت ساختگی نموده و می نیز سر راه با جماعت گزشت و بعد از تلانی فریقین حرب عظیم میان ایشان واقع شد مثنی فرمود تا لشکری بر فیلان تیر باران کرد و نیز بر شمشیر فیلی آمد و بر گشت فیلان و دیگر نیز بموافقت او برگشتند و خود را بشکر عجم زدند و هم بواسطه فیلان ایشان شکست بر ایشان افتاد و پریشان شدند و در من قال صلا کشادند از آن گونه باران تیر که از فیلبانان برآید نفیر و یکی تیر فیل آمد چنان که شد غرقه در کوه آهن سنان به شد از روده فیل شکن یافته و باز در گی رانده

روانفته در افتاد و لشکر خویشین به شکست آنهمه قلب لشکر شکن به وجعی کثیر بقتل آمدند و چون این خبر پدید  
 عجم رسید شهریار وفات کرده بود و حکومت بکودکان و زنان منتقل شده و بسیار غلغل و کار ایشان پدید آمده بود  
 چنانچه بعراق نتوانستند بر داشت سواد عراق و حیره و کوفه و توابع بلاد مانع و منازع به دست شمش بماند بعد از آن بواسطه  
 شغیدن خبر مرض صدیق رضی الله عنه کسی را از قبل خود والی عراق ساخت و بدین آمد در حالیکه ابو بکر رضی الله عنه در  
 مدین بود و شش در آمد و کیفیت امر عراق و ضعف عجم را بعرض رسانید صدیق بر من فاروق رضی الله عنه وصیت کرد و باید که  
 اول کار که در خلافت از تو صادر شود آن باشد که شمش را بعراق فرستی که به سبب شمش می بود و عجم مستقر از یقین و عزت قبول  
 نموده بآن دستور تقدیم رسانید و قولی دیگر آنکه رسول شمش بدین آمد و حال تنوع ابو بکر و احوال عجم را بعرض رسانید  
 و صدیق با عزم و وصیت کرد که لاریت عراق را بر شمش مقرر دهم و در دفع لشکر عجم او را امداد و اسعاف نماید و شمش خود و عراق  
 بود و ما خواری دید و آن خواب باعث شد او را که بدین آمد و احوال را بعرض عجم کرد و انید و از لشکر مدد خواست چنانچه بعد  
 ازین مذکور شود انشا الله تعالی

## تذکره تاریخ ولادت و فوت و ایام مرض و سبب موت صدیق رضی الله عنه

ارباب سیر و تواریخ رحمهم الله آورده اند که ابو بکر صدیق رضی الله عنه بعد از واقعه فیل به دو سال و چهار ماه متولد شد و در آخر  
 دو شنبه و یقوی شب سه شنبه و صبح منیت و یقوی روز جمعه است و دوم با سوم جمادی الاخری سال سیزدهم از هجرت  
 وفات یافت و مدت عمرش تقریباً شصت و سه سال و یقوی شصت و پنج سال بود و سبب موت او آورده اند که  
 یکی از معارف یهود و رومیان برده بود و هر دو طعام کرده پیش آورد ابو بکر و چهار تن بن کلهه مطیب هر دو از آن طعام خوردند  
 تا گاه حارث گفت یا خلیفه رسول الله درین طعام زهر کیس است و من و تو هر دو یک روز وفات خواهیم یافت پس دست از آن  
 طعام باز داشتند و هم در آن روز بیمار شدند و یکسال بیمار بودند و بعد از آن هر دو بیک روز از عالم دنیا به عالم آخرت تمثال  
 نمودند و قوی بر آنکه سبب موت صدیق رضی الله عنه آن بود که در اردوی در پای پیدا شد شل و ردی که از گزیدن مار برب  
 غار پیدا شده بود و آن رحمت از دنیا رفت و قولی آنکه سبب فوتش آن بود که در روزیکه سواد غایت خشکی بود و غلغل  
 شد و پانزده روز تب داشت و گویند رحمت سل بآن منقسم شد و ای گفتند طبعیب را بر بالین قراریم فرمود حکیم مرا دیدید سینه  
 چه گفت جواب داد که گفت انی فعال لما یرید و لقد اجاب من افاد مسک خومین بنوم بطبیعیان گفتند در خوشی  
 جگر سوز دومی دارد و مرویست که در ایام مرض مشهوره جمعی از کبار صحابه مانند عثمان بن عفان و علی مرتضی رضی الله عنه مداخله  
 را بعرض خطاب رضی الله عنه تفریط فرمود و گویند عثمان رضی الله عنه را که در زمان خلافت کاتبی بود و طلبید فرمود بنویس به از اعم ابو بکر  
 بن ابی قحافه الی المسلمین ما بعد فانی قد تخلصت علیکم این گفت و بیوش شد عثمان رضی الله عنه ابو بکر را که گفته بود و تقیم آورد و از پیش

در این کتاب  
 از تاریخ  
 و سیرت  
 و وفات  
 و سبب موت  
 و ایام مرض  
 و سبب موت  
 و سبب موت  
 و سبب موت

خود نوشت که عمر بن خطاب چه از ابو بکر قبل ازین بمنجه رسیده بود بعد از آنکه ابو بکر را از میوه نایافت بخت  
گفت چه نوشته عثمان آنچه نوشته بود بروی خواند تا ندید که عمر رسیده که از پیش خود نوشته بود ابو بکر گفت ای عثمان خدا را از  
سلام خیر و دادگاه فرمود تا نوشت قاسم بن اوطی و اقان عدل فذلک منی فی علم فیه وان جاز فذلک امر ما بقیت  
و اخیر و اردت ولا اعلم الغیب و سیدکم الذین یطعمونکم فی کل یوم و السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته بعد از آن ابو بکر دستها  
برداشت و گفت خدا یادیر خلیفه ساختم بر مسلمانان و درین امر نحو استم خبر صلاح حال ایشان و عمل بجای آوردم که تو اعلم بودی  
بآن و اجتهاد نمودم و بهترین ایشان را بر ایشان والی گردانیدم و نحو استم درین قصه حمایت عمر من از دنیا میر و بجای  
آخرت تو خلیفه باش بر ایشان زیرا که بنده گان تو اند و الی ایشان از اصلاح کن برای ایشان یعنی عمر را و از از خلفای راشدین  
گردان که متابعت کنند سیرت پیغمبر تراصلی الله علیه و آله و سلم و سیرت صالحان را که بعد از پیغمبر بوده اند و کار رعیت و بر الصلح  
آن پس فرمود و امیر نامه امر کردند با مر جیوش که در اطراف و جوانب بروند مثل این عهد نامه نوشت و مهر کرد و بعد از آن عمر  
را طلبید و او را احبار کرد که ترا بر اصحاب رسول صلی الله علیه و آله و سلم خلیفه ساختم عمر گفت یا خلیفه رسول الله رحمت را ازین  
دور دار که مرا خلافت حاجت نیست صدیق زده گفت اگر ترا آن حاجت نیست آنرا تو حاجت نیست و تو خواهد رسید  
کسی که میثاق بود و ولایت را به اگر او بخوبی بخویش دولت به القصد صدیق فاروق رضی الله عنهما در باب حقوق الله حق  
المسلمین صیته خوب بود و حفظ و فعل کن مرعوب فرمود و ختم وصیت باین سخن کرد که اگر وصیت مرا نگاهداری و چنین نزد است  
پس چیر در آن چنین متواضع بود و حال آنکه موت را عاجز نتوانی کرد و وصیت از محبت بن ابی فاطمه که گفت من  
وکیل خراج ابو بکر بودم چون مرضی دی ستولی شد نزدی در آمد و سلام کردم با مر استخلاف مشغول بود چون خارج گشت  
گفت ای عقیب تو صدق خراج الیوم بالودی میان من و تو درین ایام معامله بر چه پنج است گفتم مرا بر تو بست و پنج  
در هم است و آنرا بر تو علال کردم فرمود خاموش باش و زاده آخرت من ازین سزا گفتم یا خلیفه رسول الله گمان نمی برم این  
مجلس الا صحبت آخرین میان من و تو و دیگر به اقتصادم و شد درین قال و دایع چندی نگاری نه کار آسان است و پاک  
عاشق سکین فراق جانان است و زوصل خود نفسی پیش از آنکه و شویم اگر بجان پیروشی هنوز از آن است و مجال دیدن  
رویت نمائید چشم راه که شکل مرد کش بر اشک پنهان است و بگوی تا نشود کاروان روان امروزه حکم آب و دیده صاحب روز  
باران است و بهر طرف که نگاه میکنم ترا چشم به هر سینه تالان چشم گریان است و نظر بجانب زلف تو میکنم و آن نیز بهر  
خاطر گشتگان پریشان است و زهم بریدن یاران به تیغ ناکامی و چهره است عادت گردون مرا چه تاوان است و ابو بکر گفت  
یا عقیب گریه کن و جزع منهای و طریق شکیبائی مسلوک دار که من امید دارم که بجای روم که مرا بهتر و باقی تر بود ازین خاک  
و نیایم هر چند بدغم بظاهر در زیر خاک خواهد آمد اما حقیقت آنجاکم عالم افلاک خواهد خرامید و نعمت اقبال گزین من  
و بجز نمانده است و بهشت جنت در دم نشکفته است و جان چو خفته در گل و شیرین بود و چه نعمت ازین در آن کین

بجای